

کتابخانه
جمهوری
اسلامی

۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب


۲۰۸۲۸۸


کتاب: عنایت
مؤلف: نجم الدین محمد شریازی

مترجم

شماره قفسه: ۱۷۳۲۳

۱
۱
۸
۸
۳
۵
۸
۷
۶
۰۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸
۸۸
۸۸
۳۸
۵۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	عنايته	
مؤلف	نجم الدين محمد سرخسي	شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۰۸۴۸۸
شماره قفسه	۱۷۳۲۳	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	عناوین	
مؤلف	نجم الدین محمد رازی	شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۰۸۴۸
شماره قفسه	۱۷۳۲۳	

بر سر سجده ده و در دم اخوتی که با شمع زهره
 ۱۰ ۱
 در سر سجده شقی ۱
 اول از سر به روبرو نماید و یک دم اخوتی که با شمع زهره
 در سر سجده روبرو قطعیم هر چه نماید بعد بنا و زنجیر
 و هم الفار سفید و سیاه که در میان کنند نمای
 خوب که به میان بند که سیاه نماید بدیدیم شمع
 و باره زهره هر که در روبرو نماید و زنجیر سیاه
 هم الفار در کنار قطعیم زهره نمایند

قلمی کمال
 ۵۵
 ۷۷

۱۷۳۲۳
 ۲۰۸۴۸۸



حبیبی که گفت در کوفه که در اعرف باشد

لا بجزئی است
 از برافشاندن
 طعن اندر بدیم
 در میان یمنه
 به نظر نیندازم
 لا بجزئی است
 در نیندازم
 رفع چشم منته
 و نه خشم
 امتیاس خشم
 محبت
 اعداء

طریق ساختن پدیده بویهای این است

براده لایم در آب ریخته و بعد پخته و
قدیر اضافه نمایند بعد پخته و در محلول
کرد و بعد بکافور و زعفران آن را
الطافه اوله صاف نمایند با کافور و زعفران
قدیر کرده و بعد آن را کربنات و بویهای
به نرنگه و آنکه کربنات و لایم مرکب شود
کربنات و بویهای محلول با قه مانده
لین از آن محلول را در سبب جدا نمود
در جدار و تارینک بکافور و زعفران
کافور و تارینک و آنکه به شعله پدیده شود
کرد کربنات و بویهای جوهر قلیا

حب حکمت ورم که کلید ریخته و در محلول کرده و بویهای
کرده روزی حب حکمت ورم و بویهای پدیده و شمع زرد گویا اند

حب بونیس که اسهال
اخلط غلیظی نماید و خردانه
باید جوهره شود و کربنات سودا هم
خوب است ریخته و در محلول

حب حکمت ورم
که کربنات و بویهای
سول فادرینک و کربنات
روزی حب حکمت ورم

شمع زرد و بویهای
مردارینک

و شمع سفید و بویهای
۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

حب حکمت ورم در درم ای دارو مالک و در محلول
کلید ریخته و در محلول و بویهای پدیده و شمع زرد
ده کربنات و بویهای
به شعله پدیده و بویهای



هَذَا كِتَابُ سَطَوِي فِي بَابِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	بَابُ
أَوَّلُ دَرِ مَعْرِفَةِ عِلْمِ طَبِّ	بَابُ
دَوِّمِ دَرِ انْتِصَامِ عِلْمِ طَبِّ	بَابُ
سَتِیمِ دَرِ اَمُورِ طَبِیْعِی	بَابُ
چِهَانِ دَرِ مَعْرِفَةِ تَقْدِیرِی وَیَمَازِی	بَابُ
بِیْجِیمِ دَرِ نِیْضِ اَحْوَالِ اَنْدَ	بَابُ

باب ششم در اجناس بنفیهاء
باب هفتم اندر بحران
باب هشتم اندر روزها بحر
باب نهم ناچهاردهم اندر ندر هوا
باب ~~دوازدهم~~ ~~در بنفیهاء~~
باب ~~در بنفیهاء~~
باب ~~در بنفیهاء~~
باب ~~در بنفیهاء~~
باب ~~در بنفیهاء~~
باب چهاردهم اندر فصلها سال
باب پانزدهم اندر ندر بیو طعام و شراب
باب شانزدهم اندر ندر بیو خواب
باب هفدهم در ندر بیو مسافران
باب هجدهم در ندر بیو کوش و کاف کوش
باب نوزدهم در نظام و ندر

باب بیستم در خون آمده از بینی
باب بیست و یکم در سر و زبان
باب بیست و دوم در اخوشی و بی رها
باب بیست و سوم در سر و دندان
باب بیست و چهارم در حنای
باب بیست و پنجم در ریه
باب بیست و ششم در صفت
باب بیست و هفتم در زلات الیه
باب بیست و هشتم در رسل
باب بیست و نهم در زلات الحین
باب سی و ام در خفقان
باب سی و یکم در غشی
باب سی و دوم در بلغم و خون
باب سی و سوم در ضعف معده
باب سی و چهارم در غشیان

در ندر بیو کوش و کاف کوش
در ندر بیو کوش و کاف کوش

نام چهارم در جبهه
 نام پنجم در عقبه
 نام ششم در شل
 نام هفتم در اعقات
 نام هشتم در طبوغات
 نام نهم در ایادها
 نام دهم در یونان
 نام یازدهم در دروغها
 نام دوازدهم در ضلالتها
 نام سیزدهم در کلمات
 نام چهاردهم در حقیقتها
 نام پانزدهم در سقوطها
 نام شانزدهم در غرقها
 نام هفدهم در بارشها
 نام هجدهم در باروها و قی

نام نوزدهم در بارشها
 نام بیستم در سمنان
 نام بیست و یکم در سمنان
 نام بیست و دوم در سمنان
 مقال اول در علم نظری طب
 نام اول در معرفت علم طب
 بدانکه طبیعت است که احوال بدن انسان را از او نشناختند که او نوع در نیست با آن
 از او را بران شده آنرا صفت و تندری موجود را نگاه دارند و از او را بران شده و از او را بران شده
 و باید دانست که بدن مرکب است از موضوع و صورت و موضوع او مرکب است از عناصر
 چهارگانه مختلفه و کیفیت و طبیعت هر یک ضد یکدیگر است برین اقسام و اما
 و چهارگانه هر یک از این عناصر چهارگانه از آن جهت چهارگانه خودند بخلاف آنکه از یک
 جدا شوند و همچنان طبیعت خود را دارند و در این اقسام طبیعت و کیفیت با الذات قائل
 و این صورت قوی و دائم الشوق است تا باقی موجود باشد در این موضع و بخلاف
 تا این موضع هر حال ترکیب باشد و تحلیل نرود و فاسد نشود اما این فعل از او
 کاردت که بفر و کوشش باشد و جدا شدن موضع از یکدیگر که ری و فعلی طبیعتی

و اگر کاری بفرماید که کارش با کار دیگر طبیعی باشد و از این جهت در میان سبب و معلول
 بودن و حفظ نگاه موضوع خود باقی نماید و این خود بینی اندر فی طبیعی است
 و از هر جهت اسباب مستقری که آن مواد شرب و مطعم و خواب و بیداری
 حرکت و سکون است و استغراق و اعتدال که احداث نفسانی است در وی اثر میکند
 و احوال او بگرداند و بدین سبب است که گوشتیدن صورت با این سببهای بیرونی
 و اندر وی با باریت بیرونی و جبری میاید که صورت را بازی دهد و از
 بیرون تا قدرت او تمام تر آید و جز نقصان قدرت حافظه از اندرون در کلی بل مقدار
 و این علم طبیعت که حقیقتا از زانی داشته بر طبیعت معادن باری دهنده این
 طبیعت و صورت است تا مدت دراز تریم بدن باین هیئات نگاه دارد و اگر آفتی
 بیاورد در آن گذرانند که نزد زایل گردد **باب دوم در علم نام علم**
 بدانکه علم طبیعت تقسم میشود بدو قسم علم نظری و علم عملی نظری علم علی تدبیر است
 طبیعت که جاری و روان است و جبری طبیعی و تدبیر در لایال و علم عملی آنست که
 تا بدانت که تدبیر می بیند و رسان چگونگی که باید داشت و بیماری از ایشان چگونه
 زایل باید گردانیدن و بر استعمال چیزهای موجود و در داشتن چیزهای آن کار

باب سوم در علم نام علم

یا نه و جز است یکی از آن جمله ارکان است و ارکان اجسامیت که ماده او این از هر یک است
 و هر یکی از آن بسیط است یعنی جمیت یکسان که هر یک یکدیگر می نمایند در صورت و طبیعت
 و از آن جهت و از تفریع ایشان انواع کانیات گوناگون بدید آیند و آن چهار است
 آتش و هوا و آب و خاک و هر چهار ضد یکدیگرند و اما آن و هائیکه در یکی از آن مختلفند
آتش جسمی لطیف بسیط و موزع طبیعی و بالایی و دیگر عناصر است و بدین سبب است
 او را خفیف مطلق گویند و طبع او گرم و خشک است و منفعت او در کانیات آنست که
 چیزها را بدو میخته شود و **هوا** جسمی است بسیط موزع طبیعی و آتشی و بدین سبب است
 خفیف الاضافه گویند و طبع او گرم و تر است و منفعت او در کانیات آنست که تحلیل
 و کشاده و سبکی را ببرد و **آب** جمیت بسیط و هائیکه طبیعی او آنست که در
 روی زمین بآمده باشد و زمی هوا باشد و بدین سبب او را ثقیل الاضافه گویند
 و طبع او سرد و تر است و منفعت او در کانیات آنست که در دیگر ارکان بدین نقشها
 و شکلها شوند **خاک** جمیت بسیط هائیکه طبیعی او زمی دیگر ارکان است و از این جهت
 او را ثقیل مطلق گویند و طبع او سرد و خشک است و منفعت او در کانیات آنست که
 و حفظ اشکال و هبانت و در مزاج است و او کیفیت است که از تقاضای کانیات
 متقاضی که در عناصر متغیر الاجزا موجود است حادث شود و باز بدید آید که

باب اول

از آن که صورت از کسند و اندام و اجزای آن پدید آید و هرگاه که این چهار صورت
 با یکدیگر بکوشند و قوت در یکی از آن شکست شود و صورت طبیعی از میان بیدار آید
 اگر مزاج گویند و آن در است چهارم و چهارم هرگز مفرود گری و نری و سردی
 و خشکی هرگز گری و خشکی گری و نری و سردی و خشکی گری و نری و یکی
 معتدل است و اخلاط هرگاه است و اعضای میان کثافت معون جگر و معده و
 و زهر و تولید اخلاط از غذا است و بعضی خلطها نیک باشد و از آن طبیعی گویند
 و آن آنست که بدل با تحمل بدن میشود و بعضی بد باشد و از آن غیر طبیعی گویند
 و حق آنست که از بدن بیرون کند و اخلاط چهار است خون و بلغم و صفرا و سودا
 اما فاضله این اخلاط خون است و تولید آن اندر جگر باشد و طبع خون گرم و تر است
 و آن در کون است طبعی و نا طبعی خون طبعی رنگ آن سرخ باشد و بجوی آن خوش
 باشد و طعم آن شیرین باشد و قوام آن معتدل باشد و نا طبعی در نوع است یکی
 مزاج آن گرم تر از آن کرد که دنیا بد سرد و تر و یکی دیگر آنکه صفرا و سودا یا بلغم با آن
 آمیخته شود و بلغم و کون تر است طبعی و نا طبعی صفرا و طبعی کف خون است و آن
 میخست و طعم آن تلخ و تر است و طبع او گرم و خشک است و تولید آن اندر جگر است
 و نا طبعی چهار گونه است صفرا و بلغم و سودا و تر است که طبعی غلیظ مانند زرد و تخم
 مرغ

مخ با آن آمیخته باشد و صفرا و کون تر است که نیک باشد و تولید صفرا در معده کثافت
 و صفرا و تر نکاردی و آن در غایت گرمی باشد و این صفت از صفرا و نا طبعی تر است
 التماس نماید و سودا و آن کون تر است طبعی و نا طبعی دردی و غلظت خون طبعی است و این
 سبب غلیظ تر از خون است و طبع او سرد و خشک است و طعم او ترش است و نا طبعی و آن
 چهار گونه است که از احتراق و سوختن اخلاط چهار گونه متولد شود و از آن سودا و کون
 و از احتراق و جویشند و باشد چون زهره افند مگر نیک و بی نشود و کیفیت
 او هلاک کننده است چهارم اعضا است و آن دو قسم است قسمی از اعضای در کون
 اما آن قسم که در صبا گویند و آن چهار عضو است دماغ و دل و جگر و استخوان و دماغ
 عضویت هر یک از ماده اولیه و نوع از کلهای با بدن و از آن درده و شرابان که
 دردی پدید آید و از درد و غشا که دردی پوشیده است و آن غشا که همان جوهر دماغ
 لطیف تر است و نرم و آنکه غشا که همان غشاء است سخت تر است و غلیظ تر و مزاج
 دماغ سرد و تر است از نفع سردی مزاج او آنست که از اندام حسوسات و از قوت
 آنست که گرم نشود و حرارت فیزیکی که پیوسته از دل بد او میرسد او را معتدل
 میدارد و نفع گرمی او آنست که حسوسات و مدار کثافت زود در باید و از آن بسیار
 حرکات زود خشک شود و اعصاب بپسند باشد و دل حرکت از کون تر است و غلظت

و کله و شراب که از وی مستند است و از جوف که از کله جدا و اندر آمد و است و دل
صغیری شکست و بعد از روح حیوانی و حرارت غریبی است و مزاج او گرم و خشک
چکه عضویت همچون خون افزوده و اندر جکه تخریف نیست که کلبوس انفا جمع
اما کله بقوت خود صفا کلبوس از عده کله کشد بواسطه عروق ماسا کله
و اندر کله های باریک که با گوشت آمیخته است پاک شده شود تا همچنان باشد که کله می
کلبوس را همگی از وی جکه ملاقات افتد مزاج او گرم و تر است و انثیان عضو
گوشتی مانند گوشت غده و سفید است همچون گوشت حصین پستان ^{خون} ^{هیچ اندک}
در پستان سفید کرده و شیر شود و ماده منی اندک این عضو سفید کرده و می شود
و مزاج او گرم و تر است و قسم دوم که خادم رؤسا اند چون اعصاب و اینها کله
دماغ اند شیرین و کله ها جنده که خادم دلند و آرد و کله های نا جنده که کله
چکه رند و بعضی که خادم انثیان و آلت تناسل اند پیغم قوتها است و آن قسم است
طبیعی و حیوانی و نفسانی قوت طبیعی و جکه است و آن و کون است خادم و جکه
خادم و جکه است جنسی است که در غدا میکند که از جهت بقای شخص ^{و آن}
و کون است غازی و نامیر و جنسی دیگر است که در غدا می کند و از جهت ^{بقا}
نوع و آن دو گونه است مولده و مقصور و کار قوت غازی است که غدا را مستعد ^{مستعدی}
سپیدی

میگرداند تا بدل ما بختل شود و کار نامیده است که در قضا رند و مایه قزاید ناسطی
تا بدان به نشود و غما رسد قوه مؤکده و دفع است یکی تولید می کند اندر قضا و دیگر
قوتها که اندر وی باشد از هم جدا کند تا هر جزوی از اجزای منی با آن عضو می شود که
آن دارد پس این قوه مؤکده آن اجزای بدن میگرداند تا آن عضو شود اطباء
مخبره او را گویند و قوه مقصور و مستحق جام جملا و عظم الشا و خطها و سگها
آن اندام بدیدار و دو خادم چهارند خادم و ماسکه و ماسکه و ماسکه و ماسکه و ماسکه و ماسکه
چاندن است که جذب این رافع و سودمند باشد و در جملة اعضا این قوت ^{است}
چنانچه از غدا این کوهر مماغ است مماغ را شاید مماغ بخورد کشته و این کوهر
شاید دل بخورد کشته و دیگر اعضا همچون مماغ قوت ماسکه است که اینچنین بخورد
باشد نگاهدارد تا قوتها چند نوع است کله ای این قوت جاذبه را جذب
باشد و ماسکه آن را نگاهدارد تا جذب کند و کله ای فضل را مستعد گرداند
و این چنان باشد که کله فضل و قوت باشد از این پس باید تا قوتی بعد از کله و کله
غلیظ بود هم بطریق بخور از اینها بعد از آن آورده تا دفعه دفعه قوت دفعه
آنست که دفعه فضل کند که از غدا باقی مانده باشد و قضا را مستعد یا فضل باشد
از غدا غدا بدین و بعد از آن بی نیاز باشد قوت حیوانی و دل است و آن قوت

که اندامها را بوجود و پویایی قوه و حس حرکت باشد و بعضی نیک اندامها اعضایی
 او بوجود میدهد آنرا حرکات زیر و خشم و پویایی قوت اضافی میکند از آن جهت می باشد
 انقباض و انقباض که عارض میشود و این روح را که مغرب بقوت حیوانی میکند و نیز یک
 انقباض روح جوهری لطیف است که از نجات خون و لطافت اخلاط کند همچنانکه ماده
 انقباضی که است اخلاط است ماده روح لطافت اخلاط است قوه نفسانی قوه
 حسن و حرکت که کند و آن در دو مانع است و بدان مانع قوه نفسانی جنسی است
 تحت او و قوت مد که و حرکت مد که گویند جنس است و دو قوت تحت
 مد که و مقرب و دیگر مد که و گویند است مد که ظاهر مد که باطن مد که ظاهر
 حس است پنهانی و شوائی و حس بودیدن و حس شدن و لمس کردن و سبودن و
 که باطن و نفسش میشود و گویند با مد که صوری جزویت همچنانکه خیالی اندر زید و
 حاصل است که از احسن مشترک میگویند و غرض از آن خیالات یا مد که معانی
 جزویت همچنانکه از ادراک و متخی زید و شئی از عمر و فاخر و هم میگویند و غرض از
 اوها فطرت و قوه متعرفه قوتیت که تعرف در هر جماعت این و غرض میکند
 بعضی از نفس مشترک و غرض از هم و سبیل ترکیب تفصل همچنانکه انسانی که از
 دو سر بوده باشد یا بی بر باشد و همچنانکه تجلیل در پایی حیوانی از شیر و حیوانی از
 عقرب

اگر قوه و حیوانی استعمال این قوه کند آنرا معنای گویند قوت محرکه و گویند است با غرض
 دیگر با غرض و گویند است با غرض شوائی که طالع البونید و با غرض غشی است
 که دفع مقرب و زبان کار است فاعله که تحریک اعضا می باشد می کند بحسب ارادت
 ششم افعال است و آن دو گویند است مفرد و مرکب مفرد آنست که بکفوت تمام شود و مرکب
 اعضا می باشد متشابه الخزان در جذب اعضا از نجات که بطبع غذا موافق جوهری و نیز جذب
 کند همچون گوشت مثلاً که مزاج او گرم و تر است جوهری جذب نکند و دیگر اعضا همچون
 مرکب آنست که به و قوت شود چون فعل مری و فعل بعد و فعل مری بقوه اختیار
 و قوت طبیعی است و آن قوت طبیعی اولی فاعله است و آن قوه اختیاری او عضله
 و فعل بعد بقوت حاد و قوت طبیعی است از نجات که حاجت قندی او بعد از قوه حس
 و لطفهای جاذبه او بطبع در حرکت آید و غذا را جذب کند و غرض از آن است و آن
 طبیعی و حیوانی و نفسانی معدن روح طبیعی حکم است و این روح از جگر در کلهای
 نفوذ میکند و به زبدن میرسد و معدن روح حیوانی دست و این روح از زبدن میرسد
 ناچنده که او را شل و تین گویند نفوذ میکند و به زبدن میرسد ششم انسان است و آن
 چهار گونه است من و صبیان و کودکان و این سستی است که بزرگ شدن در این سستی
 باشد و فتنه این سن تا سه سالگی باشد و گری و زاری بدین سن غالب است و من و شل

یا داروهای قابض و بعضی بنما کردن باعتبار بیش کردن یا تمام را بسته کردن
 یا غلظت های ازج قوی که از قوت دفعه باشد خوردن سیاه که انتاع و فراخی در مجاری
 بد بدن آورده که از است اول ضعف قوت مانع باشد با حرکت قوی که از قوت دفعه
 باشد یا دارویی که اندام را نرم کند استعمال کردن یا فاضل را بکشیدن و بخودش فرو کردن
 سیاه که علامت و غریب باز دارد آن در سر که نه است یا استعمال چیزهای نرم ازج چون
 لعابها و کشها در مجاری چون روغن کاه و شیر سقمش و بنها چون مسکه
 و صوفی و بنها که نه غریب باز دارد آن در بطن که است بکلی غلظت بکلی نه آید چون
 سرکه و فلفل و داروهای قابض چون خرزونه و هلیله سیم های سرد داروهای
 چهارم در دفعه غلظت های غلیظ چون بلوط و ارزن و اندام با القواب
باب پنجم در دفعه و انحلال
 انحراف نیست از مجرای طبعی و از دل انگیز میشود و در شریک میکند و بجزیره میرساند
 و نه این که داست با فعال بدن و اجناس عالی آن سرزمین است حیوان و جمیع و
 حیوان و نبات که در آن آید و بیکه و نه نیاید و بسیار باشد که سر و نه نیاید و این طبع
 اول روح را گرم کرد و اندام خلط و پس اعضا و قوت در این نه اسباب با دیر باشد
 و آن چهار است که آنست که از بیرون بدن رسد همچون گرمی آفتاب و آتش و استخوان

و در بناید

باید که در آن آب قوت داروها باشد و دفعه چندی که از اندام دفعه قوت آنست
 بدن رسد همچون خون و غلظت های گرم و داروهای گرم سیم آنست که در
 در حرکت آورده چون نعاب با نفس را در حرکت آورده همچون غم و شادی
 چهارم جنسی علی که در اعضا ظاهر شود از اسباب ظاهر همچون و غریب
 که در این در آن باز دارد آید سبب دفعه که بر پای باشد و حرارت و حرارت
 که با اعضا اصلی و از اول جرم دل را گرم کرد و در بدن روح و پس از آن
 تب سبب است اول آنست که در حرارت غریب مطلوبی که در حرارت و در آنست
 کوچک که در اعضا اصلی است نیست که در آن و بعد از آن در مطلوبی آنست
 که در اعضا از دست همچون اعضا و غریب و گوشت و در آنست که این
 مطلوبی قوی نیست که در آن و در در گوشت و قوی آنست که در اعضا
 متشابه الاجزای آنست که در ماست در جایگاهی که بنمات شبیه با آنست
 باشد و آن مطلوبی است که در غلظت این اعضا از آن باشد آن را نیست
 که در آن سیم آنست که در مطلوبی نیست که در آن و حرارت و در مطلوبی آنست
 آورده که سبب القضا و التیام اجزای اصلی این مطلوبی باشد از آنست که در آنست
 حی و بعضی حرارت گرمی باشد که اول اختلاط را گرم کرد و در آنست که در آنست

وجرم و لکرم شود و حدوث این تب از اسباب سابقه باشد بسیاری خلط
 و سطرپی و دوسندگی آن باشد و سده که از آن حاصل شود و عفوئی که
 لازم آن باشد چون در وقت سبب تحلیل تا رفتن و تبهای عفو چون
 بازید و آن را مطبقه گویند و این تب با تبهای که منقضي شود دویم
 آنکه از عفونت صفرا بازید چون بیرون مرگها عفو شده باشد بکفر آید
 و بکفر نیز آید و مدت آن تب دو یا سه ساعت چون اندرون
 عفو شده باشد و این تب بازید و بیرون تب است و کند و از آن تب محروم
 سیم از عفونت بلغم بازید آید چون بلغم بیرون عروق عفو شود مدت
 آن تب دو یا سه ساعت باشد و چون اندرون مرگهای عفو شده باشد
 و با تب باشد چهارم آنکه از عفونت سودا بازید آید چون سودای بیرون
 مرگها عفو شود بکفر آید و در نیز آید و مدت آن تب این تب است و چهارم
 ساعت باشد و چون اندرون مرگها عفو شود و این تب است و این تب است که
 تا آنکه که منقضي شود و این تب را میگویند و الله اعلم بالصواب
باب پنجم در تبهای فصلی
 یکی از قوت نفسانی باید جست چنانکه خفق و باز نشستن و حرکت کردن و

استان باشد و آن در ستر به پهلوی خسد و بران شکل جای و شبان در آمد و بر
 دیگر از قوت طبیعت باید جست و این چنان باشد که نبض قوی باشد و در
 نوزد آن باشد و دیگر از قوت دماغ باید جست چنانکه خواست بسیار باشد
 و شوریدگی و اختلاط در عقل نباشد و در سر نباشد و از این بهارها و حاد
 نیز عطسه آمدن نشان قوت دماغ و دیدن دانه و شرها و لب و بینی خاصه
 اند و تب غضا الصد نشان خیر باشد اشتها و غذا نشان خیر باشد و در
 حاد و در نیز چنان خون بینی و قان نشان خیر باشد عرق سرد و تبهای که
 چشم در کود افتادن و زنگ روی زرد و سیاه شدن و پوست پشایی کشیده
 نشان بد باشد دم نوزد بیای نشان حرارت با و باط باشد خشکی دهان و کجای
 دهان بد باشد هرگاه زبان در دست کرد و در خشک شود و خاصه در تبهای حاد
 نشان بد باشد کشاده ماندن دهان و در بهارهای حاد دهان نشان سقوط قوت
 باشد کند دهان در تبهای حاد دهان نشان عفونت اختلاط باشد دم نوزد
 سر و نشان باطل شدن حرارت غریبی باشد هرگاه که در آخر بهارهای حاد دم
 نوزد ضعیف و متواتر گردد و گاه که تبهای فصلی بکشد و گاه که تبهای فصلی
 و بیولاری شب نشان بد باشد بیخوابی شب و در نشان خشکی دماغ باشد

باید دانست که ماده قوت روح هو است که حیوان از آن نفس درون می کشد و بیست
و چهار سبب از هر چیزها که در بدن حیوان است هوا با آن در بدن او رسیده تر است و این
هوا که در بدن ماست هوای خاص نیست و یکی از بخارها و دودها و غیر آن است
است و از هر چیزی که آتش می کشد و از هر چیزی که آتش را بخارها و دودها می کشد
باشد و به تخفون باشد در میان سعفی و دودها از بخارها و غارها و تنها
و خندنها و زنده ها و درختان و به چون اخیر چون زنده ها باشد و کشته ها و تنها
چون سیر و یا زنده ای که در بدن دودها باشد و کلا از آن جانب شمال کشود باشد
و از آن جهت از میان آن دودها در میان آنها است که هوا را که در بدن دودها
و سستی و عصبها و عصبها با زنده ها و چون که می کشد و دودها و دودها و دودها
که در بدن دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها
نشانی از هوای سرد بدن را بخت کند و دودها و دودها و دودها و دودها
و دودها را غلیظ کند و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها
هوای قوی است از گرمی که هوای خشک بدن را از آن جدا کند و پوست را خشک کند
هوای سرد و غلیظ را از آن جدا کند و نفس و دودها و دودها و دودها و دودها
ناید بداند و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها

چهارم اند و فصلها

هفتم

بهترین فصل بهیست زیرا که این فصل مزاج او گرم و تر است و مناسب مزاج
مربع و هوست و لون بدن سرخ کند از آن جهت که خون را با عدال بظاهر بدن کشد
و این فصل بیماریهای را که از آن جدا کند و دودها و دودها و دودها و دودها
آن در دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها
باشد فصل دستان مزاج او گرم و خشک باشد و ضعف قوتها با زنده ها و دودها
و بلغم را که کند و صفرا را با دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها
و معطبه و لاغری بدن و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها
او سرد و خشک است در این فصل بیماریها بیشتر باشد بدین سبب که در بدن
گرم آمد و شد کند و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها
و سرطان و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها
در آن و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها
و تر است بیماری در این فصل کمتر باشد بدین سبب که در بدن دودها و دودها
فردا باشد و بیماری در این فصل عمل البول و حنای و قتال باشد و غیر قتال باشد
و حصه و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها
با دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها و دودها

پانزدهم اند و فصلها

بهترین غذاها نان باشد اگر کدو و گوشت کوفته یکسایه در دست
و شیرینها که در خور مزاج شخصی باشد و بهتر و مانند میوه بخند انکو راست
و اخیر که تمام رسیده و طعام همیشه باشتهها صادق بیا بدخورد هر که اشتها
صادق بیا بدخورد و هر که اشتها باز بد آید اندک طعام خوردن و تقصیر بیا بد
و چنان دست از طعام بداند که هنوز اشتها باشد و پس از آن که طعام خورد
باشد طعام دیگر خوردن و معده را گران کردن بغایت بد باشد و اندر زمان
لبثات و حرکات بیا بدخوردن و در تابستان بیشتر بیا بدخوردن و اندر خویشتن
ترتیب نگاهداشتن هر چه لطیف تر باشد بیشتر بیا بدخوردن مثلا اول شور بیا بد
آشامیدن پس زرد پس گوشت و بهترین نوع طعام است که از آن در وقت کوفتن
بامداد و شبانه و یکوقت میان روز و کوبیدن مزاج کرم باشد و صفراوی باشد
غذای سرد و تر بیا بدخوردن چون مزه آنار و نان و زرشک و آلو و کدو و غیره
و مانند آن و سوداوی مزاج باید که غذای بخن در کبیل بپزد و اندک مایه
کرم باشد چون بخورد آب و گوشت زده و مرغ فربه و خایه مرغ نیم پخته و بلقی
مزاج غذای کرم و لطیف تر باشد بیا بدخوردن همچون بخور آب گوشت کبک
و کبک و بطور دیگر و نایاب و کمی و کوبیدن و بپزدن و مزاج را غذای سرد کند

مایه میل بخشکی دارد بیا بدخوردن و عدد سب آب و مانند آن و آب از عقیق غذاها
کرم و شیرین بیا بدخوردن و اگر صبر نتواند کردن اندکی آب سرد بخورد و شیر و مایه
نازه و عصاره مرغ و پنبه و بیکجا آتش بپزد و از این مویهای تر آب بیا بدخورد
چون بیان از پیش برآید بیا بدپوشیدن و اگر پوشیدن بیا بدخوردن غذاها
چرب بعد از ضعیف کردن و اشتها میرد غذا های سرد آورد و غذاها را در وقت
چشم از زبان دارد عادت و مایه ناز و دیگر بیا بدخورد غذا های تر خوردن
زرد بپزد آورد و بسیار بدخوردن بسیار کف در وی بد آید آورد و عقل را ناقص
کند بهترین آنها معده مزاج را آبی باشد که در سردی معده ل باشد با آن
سرفه سرد کرده باشد آب سرد خوردن بهار را و دماغ را و دندان را و فایان را
و کوبیدن و مار و زغال و عصاره و استسقا باشد زبان دارد و کوبیدن سرد باشد
آب سرد را سود دارد و معده کرم را همچون کوبیدن بود و کوبیدن مزاج را
بود و بخارها از دماغ باز دارد و نکند و خون دیگر خلط تباه شود و طعام
بدون معده آورد و اگر سخت کرم باشد معده را بشویند و قهقیر را بکشد و
سرفه و در چشم را سود دارد و آب استاده خاصه که در میان و رختان و میان
فی بغایت بد باشد سپر را بپزد و کوبیدن و سرفه و کافیر را زبان دارد و آب تر را

باجری چوب و شیرین با دین در آب شور و سنگین و خور در باریک هم آنها را خالفا
پایانست خاصه پان سرکه آب خور و در شب یا از پس کوبیدن در آن دارد و جگر کرده را
سرد کند هم استسقا بود آب خور و در شب که از خواب بیدار شوند زان دارد و انکه

باب شانزدهم اندک اندک در خواب

بهرین خواب و غمی را نگاه است که طعام از خیم معده فرو افتاده و در قعر معده
قرار کند و خواب بر کسی غشیان باز دهد آن در و بعد از آن اگر کند و خواب
برین باز باشد و نزل روی نرود کند و اشتها طعام میرد کاهلی و سستی
و غمی باز دهد آن در و حال خفتن و سخت پهلوی راست پس بر پهلوی چپ
و شکم را گرم و پوشیده دارد و بر شکم خفتن طعام را نرود هضم کند و نیت
باز خفتن نرود دارد و خواب با صلا در هم زان دارد و اندک با الصواب

باب هفدهم در نرسیدن مسافران

که چون در جاده می شود و طعام خورده باشد بر نشیند و طعام خور و در بوقت
فرماندن بمنزل باید آنگذارد و بر پشت چهار پای آب نباید خورد و بر نشینی
صبر باید کرد اگر نشینی غالب باشد شد یخچ دم تخم نرود با سرکه یا میزد
بخور و نشک باز دارد و هم کلام و نشستی سر و سین را از آفتاب پوشیده و کلام

نرسیدن

بر نشستی و شربتی از بیت حوب آب سرد بخور و اما در منزل این و نای و کاه
بر غش و نفث چوب یا با کردن و اگر با دسم آید یعنی دهان پوشیده باشد
و بر آن صبر کرد و اگر سرها باشد نباید خورد و از آب سرد و شربتها احتراز نباید

کرد و دست و پای بر غش نرود که اگر چه چوب باید کردن و در روز با دسم معده
خالی نباید داشت و صوی کرک پیچیدن و در روز نرود باید کردن و پای باید کرد
در روز چسبان باشد و اگر دست و پای در پای یافته باشد با اگر گرم باشد
نقاد و اگر خواهد که از کوه و راه نرود و اگر نرود نرود اگر اندک آب بکشد
با سپیده تخم مرغ و کینه و صغ عربی بر روی طلا باید کردن مسافر باید
قی بسیار کند و معده را با آن گذارد و دریا نشیند و در کشتی رت بر شرب
آنا و شرب خور و می پسند که مفید باشد **مقاله دوم** در علامت هر عضو

از نرسیدن در حال جرح آن

صلح در دیت که در اعصابی سر پدید آید صلح گرم با ماده یا از خون باشد
با از صفرا و خلط صلح خون سر و روی و چشم و کانی اندامها و شربت طعام
علاج قصد قیال است و مجامعت ساق کردن و چیزهای خور و در همچون شرب
عتاب و شرب الکوفه و ماهدی با شکر سپید و جلاب سرد خور و در غدا

نرسیدن

فیضاً و الاگو کنند و بکافور و بیدر تا فی کنند و چغلاب انیسون و دانه کو و طنا کبیر و دهنند و
تیر کنند و پشت او بر وضو فرسایند که مرده بماند و مژ و دبعطون و تر پاک بدهند و
الفصل بیجای آب دهند و زهره طناک آب مرزنگوش حل کند و اندازد بر بینی و سکنجبین
و غلغله آب با لاجین و فلفل و گوشت بک و گنجشک و کبوتر میدهند و اندازند

اسماء بنت ابی طالب

سبب مرضی خوف و آن خواب نیست مفرط در این بدستواری بیدار شوند چون از بیدار
گشتن همچنان خفته باشد و بسبب این مرض نرسیدن مزاجت بسبب خوف در
داروهای سرد یا سردی است که از پیرین بد او رسیده باشد با بسبب یاری بلغم و علاقه آن
صعیدی زبان قهق فراموشی نفس موعی و غیره بر منم باشد علاج اگر خوف در آن
سرد باشد داروی گرم باید خوردن چون ترباک و مرده بطوس و اگر سردیاد بلغمی
باشد تنقیه دماغ باید کردن بجهای نیز و حب ایازه و حب اصطنیفون و غده
نخود آب با سر و عارضی و کروی باید دادن و چند بیدار است و روغن یا سمن حل کنند

و در دماغ ایشانند

سهر بخوابی مفراست و این مرض بخونت سبب آن کرمی و خشکی باشد که در غده
و دماغ غالب شود و علاج مریض بنفشه و شراب بنفشه اش را باید داد و آسانیش

مکتبه باشد و بدان سبب حرکت نظام و تشنج باز بد آن روز و مواد این مریض با بلغمی باشد
یا سوداوی علامت بلغمی سیاهی رنگ و مری و فرجه بدن باشد و زبان مرصع زرد باشد
و از خنده اگر وجه چشم نباشد چشم عقیم گردد و حواس قلیل باشد و آب را بلغم و آب را
و پس از آن خاصیت تقطیر و مانع باید کرد و جهت ایازره و حبس اصطعی فیقون و جلا
کرم از تخم زانبا و زبالتکو و کشتک باید دادن و غلغله خود آب با خشک دانه باید دادند
علامت مرصع سوداوی الاخری بدن و سیاهی رنگ و خفقان دل و ترشی طعم دهان باشد
علاج استفراغ سوداوی باید کردن و عطوبه اخفیقون و حبس اقیقون و معجون جلالینب
و بخار کرم از زبالتکو و زان و کشتک باید دادن و غلغله خود آب یا خان مرغ فربه
و مرصع خود را از کرم که مرصع می دارد و کرم را در دو کنار آب بپزند و آن

و منی مغر باشد و اما

سکته علتش که بجز بواسیر را باطل کند و ناکاه افتد و بیکیا برافتد و بسایه ما یغنی
باشد که در دهان در مع نفسانی سکه تمام بازید آورده و بطون و دماغ امتی
کردند علامت صغری و سهلی سکه و دشواری و آسانی زخم است و گویانند سکه نشانی
زیادت شدن علامت باشد و در صرع نشان گشاده شدن علامت باشد علاج آنست
که باغری و هیچ جلا بس و غدا ندهند روزی شش مرتبه بر وزن پاشیم و سکه کشند و با

طاهر و قدر و در بودن و بکرمایه رفیق و آب فانی استعمال کردن و غذا مزه در او بشو
 یا مغز بادام و اسفناج و زغال را درون و آخر خواب آورده سماع آهسته بشوند و آب را در
 مزه کرده خنک را جنبانند و حکایتها و افسانهها گوش و اطراف بدن آهسته مالیدن
 و اگر کسی را با سهر سر و خشک باز بداند آن در نشان هلال باشد و اگر علم
باب نهم در مایه خواب
 مایه خواب سوداوی است و صاحب این علامت پیوسته و هراسان بود و فکرها
 بد کند و درم و هفتاد بود بی سبب ظاهر ماده این علامت با سودا و طبیع باشد یا سودا
 تا طبیع خلط را بر وجه باشد که بسوزاند علامت آنکه از سودا و طبیع باشد مریض
 باشد و فقر بنفش و سیلان احباب باشد و آنکه از سودای تا طبیع خلط را بر وجه
 باشد اگر خون سوخته باشد علامت آن سرخی بول باشد و عطشی نبض و بخیل
 و خنده بسیار و آنچه از صفرا سوخته باشد علامت آن سرعت نبض و هدیان
 و خلط عقل در مردم چسب و خشم گرفتن و بخیل بود و آنچه از بلغم سوخته باشد
 علامت آن کاهلی و خواب بی نظام و تری بینی و دهان و این و نبض و سیدی
 و بوی و سیدی بول باشد علاج جمله آنست که استفراغ کند بقصد صافند و مطبوخ
 انیسون و مطبوخ هلیل و حب خنک و حب زرد نخاع و حب ایتیمون و مطبوخ

هلیل و مرغ بنفشه و مرغی که در مرغی بخاند و جلاب یا لنگو و نیلوفر باید داد
 و غذا بخورد آب یا مغز بادام و اگر بخیل و مغز بادام باشد شراب بنفشه و شراب خنک باشد
 و غذا مزه یا بیونماش یا زعفران یا دام و جلاب که و بکرمایه در بدن و آب فانی استعمال
 کردن و اگر علم **باب دهم در نسیان گیتی**
 این مرض آفتیت کرد و افعال فکری باز بداند باید بحسب نقصان و بطلان و حال الت
 که بکودکی و مرغی نماید و سبب آن سوء المزاج سودا است که در بطون او مطبوخ مانع ^{لب}
 شود علامت آن خشکی بینی و بخیل است علاج غذا های گرم و تر و معتدل ^{دادن} باید
 بخورد آب تخم مرغ و بوط و آذرین و یا بجزیره غار و بر و مرغی نکند و مرغی و مرغی
 آید مالیدن و جلاب نبات و یا لنگو دادن و اگر علم با القواب
باب یازدهم در عشق
 عشق مرغی و سوا سواست که مردم از انفس خود گشتند و سلاطه گردانیدن و فکر
 نیکو آمدن صورت تا خلقی علامت آن فراموشی و حیرت سر و پیش انداختن
 و چشم بگرفت و روشن و نفس صرا ز کشیدن و خلط غلیظت علاج مزاج دماغ
 گردانیدن غذا ها و شرابها را طبع چون شراب بنفشه و شراب خنک و شراب
 یا قرنی و در کرمایه رفیق و آب فانی استعمال کردن و خود را مشغول گردانیدن

بزرگ که بخواهد فراموش کند و بجا معیت کردن با غیر معشوق فکر معشوق را بزرگ دارد

باب دوازدهم در تقویه

این علت استرغاسی غلظتها و پنهان روی و بر روی و لب باز و آید و پویان باشد
از شکل طبیعی که در علاج جلاب کرم از این سون و کنگرین و با لک و پایداد غلظ
نخود آب با خسل دانه و گوشت کفشان دادن و تقیه دماغ کردن بحسب ایا و فقل
و عقیقه ای که در و از بی آن یال فاروق و شرط بطوس معجون ببلاردان

باب سیزدهم در اختلاج

اختلاج چیست اندام است و آن حرکت است که عضلهها افتد و مارد و تولد آن حرکت
با غلیظ افتد و علامت باد آفت کوبید و زودیکلارد و اگر اختلاج در
بسیار افتد بیم گشته باشد بفالچ و سکت علاج غذاهای کرم باید داد چون
آب با فلفل و دارچینی و تخم زبانه و کر و یا و آن موضع که جسته که بخور بسیار

باب چهاردهم در عشه

عشه عانی است که حرکات آنرا در با حرکات غیر آزادی آمیخته شود و حرکت آنرا در
ناقص شود و چون خواهد که حرکت غیر آزادی باختیار یکند حرکت آزادی از این
طریق و اندر دست بیشتر افتد و بکلی این صنفی قوتست و بعضی آله را سوء المزاج

سرمه و این بیشتر کسان را افتد که بسیار بجا بسیار دگشیده باشد علاج تقویت معده
باید کردن و استفرغ طویلت بحسب مروت ایا و فقل و حب قویا و حب شیطون و غلظ
نخود آب با خسل دانه و ماء اللحم و از روغ و کبک و دارچینی باید دادن و روغن قسط

باب پانزدهم در فالج

فالج سستی درها و عصبها و یا راست و یا طل شدن حس و حرکت سبب این علت
آمدن در طویلت از طویلت دماغ رخیز شدن بر پنهان بکینزیدن بحسب ضعف قوه
حرکت و قوه حساسه فریبند و بکینز که بکینز و علامت آن سستی بکینزیدن باشد
و یا طل شدن حس و حرکت و سستی و یا حی قار و در علاج آنست که با چاهای در
با هفت روز بجهت قلت و کثرت ماده بعلاج مشغول نشوند و در ابتدای مهاجرت
حقنهای قوی باید کردن و حب صبر و حب اصطخفون و حب عین و حب شطرنج
باید دادن و غذا بخورد آب با کبک و کبک و قیه و کبک و قیه و فلفل و کر و یا
و دارچینی و زبانه باید دادن و روغن قسط و روغن فرنبون و روغن لسانان باید
مالیدن و شرط بطوس و تر یال فاروق باید دادن و الله اعلم و اعلم

باب شانزدهم در رمه

رمه در چشم است اگر چشم و روی سرخ باشد و رگها برخواست باشد و حرکت

قیفال باید کشودن و مجامعت قضا کردن و جلاب نبات و عتاب و بنفشه دادن
غذا مزه از بنویز ماش و مغز بادام و اسفناج دادن و مصل از شراب کبوتر پوست
هلیله زرد و بنفشه و لوی سیاه و عتاب و ترنجبین و خیار چینه دادن و آب سرخ
بر روی چشم مالیدن اگر سرخی روی چشم نباشد و بر کهای چشم بایکد یکسر
علاج آن حب شیار و حب ایاره فیکر و جلاب پنج مصل خراشیده و غذا زرد
باج با روغن بادام باید داد **باب هفتم در وضع عصاره**
سرخه آب از صبر علاج لطیف گردانیدن غذا است و نفیوت کردن دماغ بپنج
خوش و ترنجبین و جماع کردن و هلیله کابل و بنویز و سوسون و در چشم کشیدن
باب هشتم در روغن کوش و کوش و کوش
کراف کوش با ماده غلیظ باشد یا با دی غلیظ اگر ماده غلیظ و بلغم باشد جلاب
نعم از دانه پنج مصل خراشیده و کنگر به باید دادن و غذا بخورد آب با هک
و بنفشه دماغ حب ایاره فیکر و ایاره لوعاد باید کردن و اگر سبب با دی غلیظ
باشد غذا لطیف باید دادن چون بخورد آب و زردی باج و ماء اللحم و روغن
بادام با چند بید است و روغن سداب و روغن بادون و در کوش باید چکانید
کوش را از خون باشد یا از زردی یا از بادهای مخالف اگر از زردی باشد علامت

لونه و جند کرم کوش بود علاج فصد قیفال و اسهال لطیف و بطوخ بلبل و جلاب
عتاب و نبات و بنفشه دادن و غذا مزه از بنویز ماش و لوانا و بنویز مرغ باید داد
و اگر بادهای مختلف باشد علامت طنین و لواناها از زردی کوش بود علاج تنفیر معدة
حب شیار و روغن کون و غرغره کردن با ایاره فیکر و روغن مرزنگوش و ترنس و با بونه
و شبت نیم کرم در کوش چکانیدن و غذا بخورد آب با در چینی و کروی و فلفل و لوانا
باب نهم در روغن کوش و کوش و کوش
مبد و زکام و زرد دماغ است آنچه برای دفعی و داید و لوانا و بنویز در از کرم کشیدن
ماده زکام و زردی یا کرم باشد یا سرخ علامت ماده کرم آتشک چشم و روی سرخ باشد
و آنچه از بنویز فرود آید کرم باشد و نیز و حلق را در سوزاند و غذا بخورد علامت کرم
سرخ آتشک سر و روی کرم باشد و آنچه از بنویز فرود آید غلیظ و سبب باشد علاج
اندر زکام فصد قیفال دادن و جلاب عتاب و بنفشه و سپستان باید دادن و شربت
بنفشه و شراب بنفشه شاش در آب کرم حل باید کردن غذا شکر آب با عتاب و بنفشه و لوانا
و سپستان باید دادن علاج انور زکام سر و زردی دادن و سوسون و غل و روغن زردی
و به آتشک کرم میکند تا حرارت بنفشه دماغ نباشد و غذا انزال دهد و بر شکر
میرود و جلاب و سیاه و شاد و آنچه در روی طایفه باید دادن و غذا بخورد آب

با خشک و از دادن و سی و چهار طبع با فزونی و کلیل الملك و ثبت من نکوش و شونیزند
داشتن سود دارد و عود و قسط و لادن سوختن را دارد و الله اعلم بالصواب

باب بیست و نهم خون آمدن از

سبب خون از بینی آمدن بسیاری خون باشد و در بدن از دهان کشته شود
و خون آمدن کرد و با جراحت بیماری حاده باشد و اگر سبب بسیاری خون باشد

فصد از کف است و شارب غوره و شارب میا و سحر جلاب و عتاب و سنگین
نشاده باید دادن و آب کشنیز و بر جف سر کردن و بر بینی چکانند و کل از خون نشسته

و آب جود و عرق کل طل کردن بر سر و بسد و کبریا و کل از بینی و نشاسته و آب جود
سود و بر بینی چکانند و آب سرخ نشسته و بر یک بید و کاه و کل خشک است و

مضامع و عرق کل بوییدن و غذا مزه و نریشک و سیمان و انار و زاده و اگر
سبب عافه و جراحت بیماری حاده باشد یا زنی یا بسوق و اگر قوت بخور کند و فصد

و کاف و کل از بینی و کلاب بر سر طایفه کرد و به براف و الله اعلم بالصواب

باب بیست و یکم در فزونی

زبان ماده آن یا از خون باشد یا از صفرا یا از سودا یا از بلغم باشد علامت آنکه
از خون باشد سرخ باشد و اگر از صفرا یا از بلغم باشد علامت آنکه

از خون باشد سرخ باشد و اگر از صفرا یا از بلغم باشد علامت آنکه

از خون باشد سرخ باشد و اگر از صفرا یا از بلغم باشد علامت آنکه

خون غلیظ و طبع نرم داشتن بطیوخ و اگر در فصد کردن باب بیست و نهم و آب کشنیزند
کاشنی و آب کاه و کثان بعضی کل تر کردن زبان از لختن و جلاب عتاب و نبات و آب

انار و ترش و شیرین با پوست فشرده دهن و غذا کشاب اگر چربی فروماند بر دهان و حقیقه
کردن علامت آنکه از صفرا باشد نزدی زبان باشد و در عرق طایفه خشکی سرور کرد

و در ناف بسیار زبان پیدا شود علاج انهم علاج و هم خونی باشد و فصد کردن علامت
آنکه بلغم باشد رنگ و هم سفید باشد و سرد و بزرگ و لعاب بسیار از دهان آید و

کته کرد علاج انهم فصد کردن با باره و فزونی زبان که و غسل و عرق طایفه و حقیقه
تیر کردن و جلاب بیضه و ک و موین طایفه دادن و غذا خود آب با مغز با دانه مسافه و

علامت آنکه از سودا باشد سیاهی زبان و خشک شدن دهان باشد علاج نفیض
دماغ با یک کردن و از سودا بطیوخ انهم و حب غار بقون و غذا مزه باج و

باخ و سر چکه با **باب بیست و دوم در ناخوشی**

سبب ناخوشی بوی دهان رطوبتی و غری و رطوبت در پنج دهان باشد یا از فصد
بوی دندان را این از خلطی باشد که در معده باشد علامت آنکه از بلغم دندان و

بوی دندان باشد آفت که هر وقت که رسوا و دهان بشوید یا که که غرغره کند و
دندان پاک کند دهان خوش بوی کرد و علاج فیدال با این دهان با چهار رنگ

دندان پاک کند دهان خوش بوی کرد و علاج فیدال با این دهان با چهار رنگ

دندان پاک کند دهان خوش بوی کرد و علاج فیدال با این دهان با چهار رنگ

دهان بکله و کلاب شستن و صندل و عاقره ها و کراچ خائیدن و عسل و طبع هلیلان بقیه
بدن کردن و جلاب سلکین ساده و عرف کل دادن و غذا صریح انا وانه بی گوشت
دادن و اگر دندان تپاوه شدن باشد بر کردن علامت آنکه از عفونت خلطی باشد که
در وعده است آنستکه عسول و دهن شستن را بل نشود و در وقت که سنگی سخت
باشد و کاه سبزی آهسته تر علاج آنست که تخم خربزه و تخم شبت در آب بجوشانند
غلب و غسل در آن حل کنند و با زعفران و بر من و بر من کیند چرب و بخل و فرود بند
و قی کنند و بعد از آن قی کنند و سلکین با یکدیگر برشند و بدهند و اگر سبک باشد
شفقتا لود و در آن نم رسیده بدهند و خربزه ناشتا خوردن سود دارد و غذا فرود
نزد شستن و سماق و آب غوره باید داد و الله اعلم بالصواب

باب بیست و هشتم در دانه دندان
سبب دانه دندان یا سوء المزاج سرد باشد یا سوء المزاج گرم یا از روی که در دندان
باشد علامت آنکه از سوء المزاج گرم باشد آنستکه چون آب سرد بدندان رسد
آتش و دردی آلام کشته باشد و آنکه از روی گرم باشد که شستن دندانها
و صریح باشد و آما سر که با خربزه باشد علاج آنست که قیال باید کشود و حجامت کردن
و حجامت کردن و سرکه و قیال مضمضه کردن و جلاب سلکین و عسل و طبع هلیلان

و غذا صریح و شستن و انا وانه و بیوسر و عسل و طبع هلیلان طبع را نرم داشت علامت
آنکه سوء المزاج سرد باشد آنستکه با درد و خرابی نباشد و از عفونتی در سر روی نباشد
و در دندان نباشد و هرگاه آب سرد بدندان رسد در وقت شستن شود علاج آن
کردن است بر سر که و فرود نرود و عاقره ها و آویش و فرود نرود و دندانها با بوی و خلط و شیط
هندی باید مالیدن و تراوی اربعه دادن و اگر بدانی تدبیرها در مساکن نشود و داغ با
کون وضع و وقت بر دندان باید نهادن و تقیه دماغ بدن بجهت انا وانه بقیه کردن
غذای خود آب با مرغ دادن **باب بیست و نهم در دانه دندان**

حناق دشواری دم نزدن است و سبب آن ورم عضلهها خضوع و آما سر و طهارت
ششها و سبب آن ورم یا خونی باشد یا صفرا علامت حناق خونی سبب روی
هیچ چیز از آتش گرمی در حلق می باشد و شیرین دهان و ضرابان حلق علامت صفرا
و بی خشکی دهان و نزدی روی و از عفونت و تلخی دهان علاج هر دو در آن قیال
کشودن است ابتدا در آنکه خونی باشد اگر وقت تحمل کند خون بسیار باید برود
تا بعد غشوی انجامد و اگر ضعیف باشد خون تقا رقیق برود و باید که در آن ناشتی
و حجامت ساق باید کردن و بحقیقهای نرم طبیعت را نرم داشتن و شراب عسل
و آب آلو باید داد و در ابتدا غرغره بعتاب و بیوسر و آب کشین تر و شراب و سرکه

باید خوردن و بجزیره های پشت باید نهادن و یکسره تا ماده از ریه ها دور شود
و اطراف بدن با آب گرم و سوسن کدوم و فلفل و بنفشه مالیدن و در وقت نراید غرغره
بجواب و در دانه های شکم و آب گاهو و شراب قوت و مغز خیار چمن و شیر
و در وقت زشت غرغره کند چون ریه ها از حلق کشاده شود آب انار قرمز و شیرین
و سلکین ساده و آب خیار که و شیر و تخم بزرک و آب نعنع فواید دارد و غلظت

کشتاب باید دادن **باب بیست و نهم در سرفه**
مربوطی که فصل است در حال حرکت کردن آن امتلا و پر شدن قصه شش از ریه
لزم علاج شراب زرفانیج مهله خراشیدن و پرسیاوشان و تخم رازیانه و کشتاب
دادن و قی فرمودن فی الزانکه عمل خود را باشد سلکین و علی و آب نه نیره غلظت

بخود آب با مغز بادام باید داد **باب بیست و دهم در سرفه**
سرفه که است که طبیعت با حرکت دفع مودی از ریه ها و از اعضا که با آن متصل
بازی باشد علامت آن باشد که تشنگی بپوشاند و وقت بسیار باشد علاج زرفانیج
خراشیدن و نیم گرفته و پرسیاوشان و نبات باید داد و غلظت مزه از خود آب بپوش
و مغز بادام اگر سبب آن خشکی باشد علامت تشنگی و خوشبختی آمدن هوای
خشک بود و علاج شراب بنفشه و شراب خشتا ش باید دادن و جلاب عتاب

نفسه

بنفشه و سپستان و لعاب به دانه و بنکودادن و غلظت مزه از ریه ها دور شود
و حسو انار و باقلی و شکریه و عن بادام و موم و عن از موم صافی و روغن کتان

و صیفه باید مالیدن **باب بیست و دهم در فزات**
آماس شش است سبب آن متولد شدن شش باشد و از بسیار ریه خون علامت آن تب
تیز باشد و تشنگی نفس تا طریقه میفشازند و سرخی روی علاج ریه با سلیق باید زدن
و خون بمقدار قوت بیرون کردن و جلاب عتاب و سپستان و ترنجبین و نبات
باید دادن و لعاب به دانه و بنکودادن و روغن بادام لعوق باید ساختن و طبع مزه
بمطبوخ فاکه و ترنجبین از سنه امکی و بنفشه و بنکودادن و عتاب و سپستان و شیر
و غلظت کشتاب با خشتا ش و بنکودادن و عتاب و روغن کل بادام باید دادن و غلظت

باب بیست و دهم در سرفه
سل ریه شش است که سبب اسباب سل نزله قیاس است که از ریه شش فرزند
و شش را ریش کند سل هرگاه که خلد وند سرفه فزات البی سرفه خون و ریم بر
میاید و تب لازم باشد و ریه خستار سرخ میشود و تب ظاهر تر میشود نشان سل
باشد و سبب تب دائم مزه یکی جایگاه علت است بدل و سبب سرخ شدن ریه خستار
بخار است علاج اگر در ابتلا علت در نیاید قوت تمام شود و ریه با سلیق باید زدن

و خونی بتمامی بیرون کردن و جلاب بنفشه و نیلوفر و عناب و نبات و سیستان با
 دادن و کشکاب با سرطان و خشخاش نیلوفر دهند و اطراف بغاله و عریس و بینوا
 باید دادن و در آن کوشیدن و در امسال طبیعت باید کوشیدن و الله اعلم
باب دوم در فساد الجلب
 و در حالت درد ناک و کرام است که اندر بجهاب دل و غشائی که مستطون اختلاص است
 شود علامت تنگی و نواثر نفس است و در چه پهلوی چنانکه سوزن بعضوی فرو برند و
 لازم و بعضی مشاوی و سرفه خشک اندر اول هلت و در وقت نلاید بل آمدن خون
 یا تشنگی و کرامی پهلوی علاج در اول یک با سلیق باید نزد و چندان خون بیرون کردن
 که رنگ بکواند و بد و سرد و قوت ساقط شود و جلاب بنفشه و عناب و نیلوفر
 و سیستان و ترنجبین و نبات و شراب بنفشه و شراب خشخاش باید دادن و اعلا
 بکوبان و غنک کل با دام لعوق سازند و عطوبه فاکه و ترنجبین و شراب خشخاش خلط را
 مستخرج کنند و غذای کشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و خشخاش و سیستان
 و در غن بنفشه و شراب بنفشه باید دادن و موم و زعفران و موم صافی و کتیر و خطمی
 و زعفران بنفشه و سیسینه و پهلوی باید با لیدن و آب سرد و میوه ها نباید خوردن
باب سیم در خفقان

خفقان

خفقان حرکت اختلاجیت که در احداث میشود و خفقان یا سوء المزاج هر دو اسباب
 سوء المزاج کرم اعراض نفسانی باشد چون اندیشه و کارهای نازک یا طعام و شراب کرم
 خوردن و یا دهنوائی که رعایت کرم باشد آمد و شد کردن یا تشنگی یا غلط کشیدن
 که با کرم بسیار زشتی علامت خفقان تشنگی و سوزش حویلی دل و راحت یا نفق
 در دهان و خنک باشد اگر خون غالب باشد یک با سلیق از چای چوب باید کشود و هوی
 خانه خشک کردن و ضد لکلاب و کافور بر سینه نهادن و حمام معتدل پوشیدن
 و جلاب نیلوفر و شراب حماض و عرق کل و عرق کتان و عرق بید خشک شراب سبب
 و شراب صندل و کشن خشک و در قیقل و طباشیر شراب سبب باید دادن و مقوق
 و مقوق معتدل دادن و غذای زهره از شراب و غنک با دام و فرج دادن اگر
 المزاج سوء باشد علامت لون صاحب خفقان سپید و صاف و تشنگی نباشد علاج شراب
 بالکوب و شراب ریحانی و شراب سوسن باید داد و جلاب بالکوب و زعفران و ترنجبین
 و مقوق کرم و زعفران و پوست اترج بر زهره بپزد باید داد و غذای خود آب و کباب بپزد
 که در وزیری باج باید داد **باب سیم در خفقان**
 غشی یا طبل شدن و بیگاری شدن و جمل خونها است حرکت و حساسه باشد و اسباب تشنگی
 بخیل شدن روح است بواسطه استقرار آنها و تحلیل با فرط بسبب لذت مغرور کردن

لذات جماع و در دهها با در چگون در قوت و معده با امتلا باشد و از هاده که قوت
 مریض کند علامت غشی سردی و اطراف بدن باشد و نفیض صغیر و ضعیف و بطبی باشد
 و لون زرد علاج در وقت نوبت کلاب و آب سردی سردی باید زد و صندل و کلاب
 و خیار و باد زرد که در دهن خلق باید چکانید و جلاب شراب سید شراب حجاز
 و فیوفه دادن و اینجور سبب دهها باشد علاج آن در دهها باید کرد و غذا ماه الحکم
 وضع بر آن کرده و زرد و تخم مرغ نیم برشت باید دادن و الله اعلم بالصواب
باب سیم در معده که در آن کله
 علاج را با سلیق باید زد و قریب کله آب و ورق اسبیوش و آب تخم قورق باید داد و
 کل ازین کلاب و سرکه سرخ باید داد و کندن و خون سیا و نشان و اقا قیا و کل باید داد
 بر سینه طلا باید کرد و غذا فروخته تا زرد شود و آب غوره و آب سماق باید داد
باب سیم در ضعف معده
 ضعف معده یا سوء المزاج سرد باشد یا از تبیاری بلغم که رسیدن کرده آمده باشد
 علامت آنکه از سوء المزاج سرد باشد قراق و نفخ بسیار باشد و در سردی که گاه
 باشد علاج کاهش زرد و زنجبیل مرطوب و فلفل و نافع و مصطکی و عوجی باید داد و غنی
 مصطکی و معده باید مالید و اطراف قاعده الحیاة دادن و غذا خوردن آب با فلفل
 و زنجبیل

و در چینی علامت آنکه از کرم آمدن بلغم در معده باشد غشیان و قی و نفق باشد
 نشانی باشد علاج فی کردن با آب غسل و آب برک تر نیز و خمر و جلاب بالک و زرد
 و کلکین باید داد و حب شیدا و عین خیار و جبن بلغ مرطوب کنند و تخم آب
 کاشغ و زنجبیل و کرم باید داد و **باب سیم و چهارم در غشیان**
 غشیان شوریده معده باشد یا پیش از طعام خوردن یا پس از طعام اگر پس از طعام
 خوردن خوردن باشد علاج آن که خوردن غذا باشد و شراب بلغم خوردن و کله
 از طعام باشد و مزاج معده گرم باشد علاج به خوردن است و غذا فروخته تا زرد
 و زرد و اگر معده سرد باشد علاج فی کردن است آب و قریق نیز و جلاب بالک
 و نبات دادن و شراب انار و فلفل و غذا زرد باج با مرغ دادن و الله اعلم
باب سیم در غشیان
 بسبب آن که طبیقی باشد که حرارت بر تحلیل آن قادر نباشد و از آن نفخ و قراق
 باز دید آید علاج کاهش زرد و شراب ریحانی باید داد و کندن و زردی که گاهی و قی
 سداب خایند و و ستار کرم کردن با قی و بر شکم نهادن و در کرم آید کرم
 و غذا خوردن آب با در چینی دادن **باب سیم و ششم در نفق**
 فراق مرکز طبعه که در معده است و این حرکت حرکت است از شخی انقباضی که بقی

از مودی راه و حرکت انسا علی از جهت دفع مودی و این مودی با خون در جنبه بکرم
و نیز باشد که مودی را بر مودی از مادی غلیظ باشد که آن دفع کند علامت شود
معدی باشد از عقده غلیظی از مودی نیز علاج آب گرم با روغن بادام مریم و صندل
و فی سیر یا بند تا آب ساده با سکنجبین ساده دادن تا فی بکند و آب انار نیز شرب
مکمل و نفع می نماید و شراب بیدی یا بید و غدا حرم با روغن کلبا دام و شکر دهند
و اگر سبب مادی غلیظ باشد ماهی شرب دهند و در عقده آن تخم شبت و تخم خرب و بوجا
و قند عسل در آن حل کنند و بدهند و بر مرغ روغن کبچد برب کنند و بکلوز
فی کنند و بکلوز شکر و تخم از آن بدهند و غدا حرم با روغن کلبا دام و شکر بدهند
باب سی و هفتم در هضم و اسهال
سبب هضم نا اری بودن طعام است و فاسد شدن طعام است در معدی هر چه لطیف
باشد و بصرفه مانده و در پی باید و هر چه غلیظ باشد با اسهال فرود آید علاج هرگاه
که اسهال است که طعام در معدی تیره شود و حال فی فرماید یا معدی پال شود
و اندر هضم هیچ حرکت نیاید کردن و لیکن خونی و حقیقه باید یا مسخوق باشد که خوا
بازدید آید که هضم را هیچ علاج به انخاب نیست و شراب بنوع و شراب خشتا ش
مراباج باید داد و غدا حرم و سماق و زرشک باید داد و اگر اسهال مختلف اللون باشد

و آن پیچیدن شکم نیاسند باز باید بستن علاج قوی با شرب و بنک و تخم شرب و صندل
عربی و تخم سبندان بر این کرده با مرغ جود و قاقیا و صندل و کل از مودی و نیز کرم
و کلنا را آب مورد پسر کنند و ناف شکم را برون طری کنند ترخه قاضی بر خاستن
بود هرگاه که بر خیز اندک جنبی از او جدا شود غلیظ محاطی بعضی با خون بعضی
علاج ترخه و تخم اسهال خون با دیگر در هر هم شاه دان و تخم استعمال کردند
از ورق کرب و زرد و تخم مرغ و فیتون دهد و مدوی کلبا دام استعمال کردند
باب سی و هشتم در دفع قلیح
قلیح مری مودی است سبب آن بلغم غلیظ باشد که در روده کانیها بود با خشکی
باشد که از خوردن غذاهای خشک باز دید آن در قولنج که سبب آن با دی غلیظ
باشد یا نقلی خشک اول روده اعوی رگم که در پیرامون روده قولون باز دید
علامت باز دید آمدن آن باشد که طبیعت مجبب شود و شهوت طعام شود و در
ترش و شوش و نیز از روده شکم پیچید و در پشت و ساق بدید آید و آب بسیار
خواهد علاج نه نرم و صبور و غیا حشر و کلار ش مری با نسا علی و شکر باید داد
و طبیعت نرم کردن و اگر طبیعت نرم نباشد حقیقه نیز و کسرت کردن تا روده کانی
از مادی قلیح پال شود و سماق از تخم حنظل و بنوع و مرغ و صندل و صابون

سبب استعمال سودمند باشد و از آب سرد و میوهها احتساب فرموده و هر بار ملازم
جلد یکم از کشت و تخم را زنیاد و در آب تنک از زنبور و اکلیل الملک و تخم شنب
و روپا و ترول خشت و خطی و غل طعام نشاندن و غلات خود آب با مرغ و گوشت کباب
و گوشت کبشک داد و صبر فرمود و ان شاء الله بالصواب

باب سی و نهم در کما شکم

خبر بد که آنها با زرد آید سبب آن رطوبتی غلیظ که در سطح رود که آنها و سست شود
و حرارت ضعیف آن را نتوان بخنود و نتوانند تغذیه از درون و آن رطوبت فاسد و مضر
و از بناهای رطوبت که آن متولد شوند و اسباب سابقه آن طعامهای غلیظ است
و کمال بدین آن و میوههای جام و شیرهاست خود و بر این جمیع کردن و از زرد که با
و بر شش علامت آن در شکم و پیچیدن ناف و آمدن لعاب دهان بود خاصه
وقت خواب و زردی روی و بدخوی که زرد گرسنه شدن و اشتیاق طبیعت
یا گشت هر بار ملازم صدقه هم شترانه و ده درم شکم را نه حل کنند و بدهند و نه

هفتم بزرگ کالبی بیشتر و شیخ ترکی و قسط و ترید و زرد و سوسه و قنبر و حب
القیل و از هر یک یک گرم گرفته و بخت زرد بر شش نازده بدهند و مستقر کرده اند و اگر
طبیعت مجبب شود جرمه که کهنه در آب گرم مرغ کرده بدهند و آخر و زرد غلات

سوده با شیر باید داد و شافرا زهره کا و و جاشیر با عسل هر شش استعمال کنند و شافرا
از شمع که کوفته و تخم خنظل و انستین و جبه با زهره کا و یا زرد و زراف صماد کنند و شافرا

باب چهل و دوم در دفع حبه

اگر در حبه یا سرخی و زانند باید در باشد علاج ملک با سلیق یا زرد و جلاب تخم کاشنی
و روپا و ترول و نبات باید داد و سکنجبین ساده با عرق کل کاشنی باید داد و هند
مفاسی و کافور و آب کل حبه کلا باید و غلات کباب باید داد با آب خوره و نبات
اگر شکم بدین سپید باشد و فشتگی نباشد علاج با الاصول و سکنجبین باید داد
و غلات زرد باج با گوشت کبشک و کبوتر بچه صراحتی باید داد و ان شاء الله بالصواب

باب سی و دهم در سبب استسقاء

سبب سوء الخنثی و استسقاء سردی مزاج است و سوء الخنثی مقدم است
هرگاه مزاج حله از حال طبیعی برگردد و طبیعت برگردد و ضعیفی بدید آید و لون
بدن زرد گردد و سپید و آما سر زرد چشم دوست و یا بدید شود آن را سوء الخنثی خوانند
اما استسقاء سبب مزاج سرد است و سبب آن ماده سرد غریب است که در ریهها اعضا
متخلخل شود و آن را میفرایند و اقسام آن سراسر کبد و ریه و طبعی سبب استسقاء کبدی
المزاج سرد باشد اندر چکر و از هر یک کما یجوز سبب قصور شدن هضمی ثالث پیدا شود

استسقا الحرقه با آما سر کد پس شکم پس روانه های دیگر و هر کجا آفتک باشد جالی کشند
 یک زمان فرو نشسته عاده و این نوع اسهال انواع استسقا است سبب استسقا نری آفتک
 آب در روده کانی و میان پوست شکم ترش کرده آید و سبب این آفتک میان معده و کله راه
 گذار است که چون از آن مجرای متلاشی شده است و چون جان به جلا جگر و سبب بلای
 بسته شود آن جگر به نری و رت کشاده شود و بلای سبب مزاج جگر سرد شود و توایق
 مرقوم می کند و کوباننده کانیها در میان آب ساخت و اسامی کند و این نوع را استسقا
 بود و این نوع است علامت این استسقا اما سر اطراف بدن باشد و سر خسته باشد
 و ضعف زیاد کند و با اسهال بدید آید چون شک آب باشد که چون دست بدو
 خفیه می کند سبب استسقا سبب آفتک با و غلیظ در موضع که آب در استسقا
 نری جمع شده باشد و با اندکی خلوت سبب این با و غلیظ که می جگر باشد یا سردی
 مزاج معده علامت این نوع را استسقا آفتک را فایز آید و شکم بغایت بزرگ
 شود و چون دست بر شکم زند آواز بلبل بر آید و از بر آمدن حساسه آید و علاج
 نوع اول فی فرود است تفاوتی و داروهای مسهل برین دادن و از آب پیچیده کردن
 در کله رسیده بکشود و ماء الاصول و سکینین برین باید داد و در مزاج
 بال کردن و داروها که در این علت نافع است حب انار و حب ریوند و قرص زرد
 نیک

بزرگ و کوچک و در آب دیو آب شش و شش لایق باشد و مستقی را در دویک کم دهند
 کردن یا در آفتاب کم نشان دادن از نری نری معالجها باشد و جلاب از تخم کاشنی باقی
 کوفته و نبات باید داد و غلا نری باج از تخم آب و کشمش و مغز بادام چاشنی سرکه
 و اندکی زعفران با مرغ علاج نوع دوم و اول ندیر آن باید کرد اما سر و مزاج را بل
 پس در سر استغراق کند چنانکه کالی شریقی دهد که استغراق آب کند بطریق اسهال با طریق
 بول و جلاب از تخم کاشنی و راه نری بچند روز تخم کاشنی بچند روز نبات در دهان بچند
 و سرده آب کاشنی ناشسته بکوبد و با مزید و مغز خیار چینی به هم دران حل کنند
 بدهند تا طبع را بکشند و حب انار برون و حب خیار برون بدو سر زیت بدهند و غلا
 آب با داجینی و تخم لاریا نه و مرغ بدهند علاج نوع سوم اگر فی غالب باشد سنگین
 بر نری بخت دادن و جلاب و تخم کاشنی و تخم کاشنی و حب انار کاشنی خرا دی
 از فصل و عود و لادن و شکله بچند روز غلا نری شدن دادن اگر سردی غالب بود تخم
 کرفس و لاریا نه و سکینین و سنبل هندی دادن و ماء الاصول و معجون حب انار
 بخورد آب با مغز بادام و مسک و دانه باید داد و و اندک اعلم با الصواب
باب جلاب و دوم در سبب
 اگر در سبب باشد و بول نری و علاج با سلیق باید نری از دست حب و جلاب و باه

و تخم کاشنی و سکنجبین و زعفران باید داد و اگر زکام بدین نثره باشد و معده ضعیف
بسیار باشد علاج اماره فیقر باید داد و اگر بول با بکره و ماء الاصول و سکنجبین
باید داد و ورق سداب و تخم تین با سرکه بچو شاند و قدری غده مرغی با نان زرد سبز
زیقک کند و بدان سرکه بچو شاند و بر موضع سبز می دهد و سرکه کهنه با شانه ای آشفته
و غذا مروره از زهر شک و مزه باج باید داد و الله اعلم بالصواب

فصل دهم در رقان

رقان نیک و بی نیک سببی چشم و ناک هر دوست ناک کویند و رقان نزد باسیا
و باسیا نیک و رقان نزد از باسیا و از باسیا نیک و ناک کویند و رقان نزد باسیا
فرمانده صغریا سبب رده کافی از هر دو یا از قبل دفع طبیعت باشد که دفع مره صغریا
بدن کند و بجهت بجز علامت رقان نزد سبب حرارت و سبب سردی نولد صغریا
دشمنی و تلخی و هوان و زردی بول و ناری و کف آن نزد بود علاج تخم کاسنی و عصاره
و آلوئی سیاه و آلوئی کبلی و نبات و بنفشه و باید داد و عبطیخ هلیله نزد استقر
باید کرد و سکنجبین و عرق کاسنی و آب خیار که در آب انار ترش و شیرین و شیر تخم
باید داد و قهر طبا شیرین و قهر کافوری و قهر معتدل و قهر زهر شک و دلیله مره
سودمند است و بدوغ کا و سرشمن و ماهی که جگ نرینه فرویزه نافع باشد و غذا

از زهر شک

از زهر شک و قهر هندی باید داد و اگر باز نولد آمدن رقان از دفع طبیعت باث و شکر
خاده چون پیش از زهر هضم باشد بد باشد اگر طوبت بسیار بطریق استعمال
مستقر شود و چون مره هضم رقان باز نولد آمدن رقان خیار باشد رقان سیاه بیشتر
باشد و از جگر نیک باشد انچه از سپر است آن سکه باشد از زهر هندی که میان جگر و کبد
علاج را که اسلیم باید زد از دست چپ و عبطیخ و عقیقه و استقران صغریا باید کرد و غذا مروره

فصل نهم در رقان

رقان نیک و بی نیک سببی چشم و ناک هر دوست ناک کویند و رقان نزد باسیا
و باسیا نیک و رقان نزد از باسیا و از باسیا نیک و ناک کویند و رقان نزد باسیا
فرمانده صغریا سبب رده کافی از هر دو یا از قبل دفع طبیعت باشد که دفع مره صغریا
بدن کند و بجهت بجز علامت رقان نزد سبب حرارت و سبب سردی نولد صغریا
دشمنی و تلخی و هوان و زردی بول و ناری و کف آن نزد بود علاج تخم کاسنی و عصاره
و آلوئی سیاه و آلوئی کبلی و نبات و بنفشه و باید داد و عبطیخ هلیله نزد استقر
باید کرد و سکنجبین و عرق کاسنی و آب خیار که در آب انار ترش و شیرین و شیر تخم
باید داد و قهر طبا شیرین و قهر کافوری و قهر معتدل و قهر زهر شک و دلیله مره
سودمند است و بدوغ کا و سرشمن و ماهی که جگ نرینه فرویزه نافع باشد و غذا

فصل دهم در رقان

رقان نیک و بی نیک سببی چشم و ناک هر دوست ناک کویند و رقان نزد باسیا
و باسیا نیک و رقان نزد از باسیا و از باسیا نیک و ناک کویند و رقان نزد باسیا
فرمانده صغریا سبب رده کافی از هر دو یا از قبل دفع طبیعت باشد که دفع مره صغریا
بدن کند و بجهت بجز علامت رقان نزد سبب حرارت و سبب سردی نولد صغریا
دشمنی و تلخی و هوان و زردی بول و ناری و کف آن نزد بود علاج تخم کاسنی و عصاره
و آلوئی سیاه و آلوئی کبلی و نبات و بنفشه و باید داد و عبطیخ هلیله نزد استقر
باید کرد و سکنجبین و عرق کاسنی و آب خیار که در آب انار ترش و شیرین و شیر تخم
باید داد و قهر طبا شیرین و قهر کافوری و قهر معتدل و قهر زهر شک و دلیله مره
سودمند است و بدوغ کا و سرشمن و ماهی که جگ نرینه فرویزه نافع باشد و غذا

و اگر کوبیده و به سیر حرقه و سیاه زبانه و همدیگر با دانه و اسهال را با سلیق باید
 و اگر آتشکشی که در آن بنفشه و خطمی و ریه و تروک با نبات باید داد و طبع را به طبع کاف
 نرم باید داشت و غذای مرطوب را از پیماش و مغز بادام و دانه خرف مشا نه علامت آن است
 بول را خارش و سر و سوزن و خالی و لاغری بدن باشد علاج شراب بنفشه و شراب شمشاد
 اعصاب بنفشه و به دانه باید داد و شراب بنفشه را با اسفناج و کدو آب پیله مرغ فراید
 و اگر در یک و سنان که در کوه و مشانه تواند کشید این علت بیشتر کودکان را باشد و مرغ
 خربزه و سبب شکم را یک بطورهای پنج که از غذا غلیظ تواند کشید هرگاه که بول غلیظ و قوی
 صافی شود و بول سیاه که در ده و بیماری آید نشان تواند کشید است علاج قطع ما
 آن کردن اول غمی و با دانه بول و اسهال و جلاب و تخم کدو و تخم کرفس و ماء الاصل
 و سکنجبین و زویری باید داد و طبع نرم داشت و بقرص بنفشه و مرغی خیار چینه و زیت
 کرم نشانند و خسل با بونه و اکلیل الملك و شبت و مرغ کرب و مرغ خطمی و
 سنبل و نشان و مرغ نکوش اندازد آب میریزند و مرغی عجمی و الیهود با آب بزرک خیار و به
 و غذای خنثی و آب با تخم کدو و زبانه بدهند و اندک علم با الصواب

باب دهم در ضعف شهوت
 نقصان باه از ضعف شهوت باشد یا از اسهال و سستی آلت یعنی باشد ضعف بدن

باشد یا از اندکی غذا علامت آن لاغری باشد و زویری بزرگ هر حق علاج تقویت بدن باشد
 کردن بدن با نان و اگر از اندکی بود غذا را با یک کوب خواب بوقت و بلبل و شاد و شوق
 بودند و وقت آن ترک بجایست کردن و اگر سبب آن اندکی سستی باشد علاج آن غذا های شاد
 چون حلوا و تخم بون و مرغی الیوب و مرصه و زکوت و روغن و شیر و باریان و زنجبیل و زرد
 و نقل و بون و طایفی و پیست و مغز بادام و غذای که از پیماش و به دانه خورد باید کرد و سستی
 باشد یکی آنکه غذا بسیار دهد و قسم آنکه با دانه و سبب آنکه بزرگی کند اما انچه در ده و پیما
 سبب حاصل است بخورد و بویا و کدو و شلغم است و ما اندک آن و اگر سبب سستی و اسهال است
 باشد علامت آن رقت و تنگی می باشد علاج اطریق کوبیدن و بزرک باید داد و غذا کباب

باب دهم در ضعف شهوت
 چون در رقت و طایفی معده باز دانه آب سبب آن و مرغی کرم باشد که در مقصد جدا دیت شود
 علاج را با سلیق باید کشود و در آب سبک بنفشه و خطمی و پوست خشخاش و عجمی کوفته و
 بویا نشانند و زرد و تخم مرغ و مرغ کل و بادام و به دانه ساخت و جلاب عتاب باید داد
 و غذای بنفشه و با سبب سستی و اسفناج باید داد اما از دانه چند باشد که از غذا غلیظ حاصل
 شود و هم اندرون شرح باشد و هم بیرون و اگر به آن مرغان باشد علاج آن مرغ کباب و مرغ
 کلنا را شراب و مرغ و شراب به باید داد و غذا مرغی از مرغی و اگر خنثی و روان نباشد

و مطبوخ سورنجان و سناء مکی و بنج مهک و حب سورنجان استغراق باید فرمود و غذا
نخود آب ساده باید داد و اگر ماده باغی باشد جلاب تخم زنباب که کنگبین باید داد و اگر
فی باید فرمود آب شبت تخم بر سر و غسل و غلک طعام بحسب ابار و اصطلاح فون و حب
صبر و حب ابار و غیره استغراق باید کرد و غذا نخود آب بالک و مرغ دادن و مرغون
و مرغ مرغ و مرغ شبت و مرغ با بونه باید مالیدن و الله اعلم بال
الصواب

باب پنجاه و یکم در دوا فی وجع الفمیل است

و دوا فی الفمیل است که کهای با غلیظ شود چون که کرب و یکدیگر پیچیده شود و سبب آن
خون سوداوی باشد که در این رکها منصب شود و این علت بیشتر جمالات و بیکان
و استاده کان حضرت باشد شاهرها و از بود و از الفمیل است که ساقی بای و قدم و حجره ساق
بای سبب غلیظ و سطر شود و ماده این علت خون سوداوی بلغی باشد علاج اول مرک
باسبق باید کشود و قی فرمودن و آسایش دادن و از زبان تا قدمها بر لیسان محکم پیچید
و مطبوخ افیمون تنقیه بدن باید کرد و حب سورنجان و مطبوخ سورنجان دادن پیا
و پیا از تنقیه بدن تا که سبب زرد تخم و تخم تراب و سرکه و آب حلیه با مرغ
زیت طلا باید کرد و غذا زرد تخم باج با نخود آب و مرغ کدوم باید داد و الله اعلم

باب پنجاه و دوم در دوا فی وجع الفمیل است

و

چون سعه و کرم خارش سبب سعه کثرت ماده زاید باشد ظاهر بدن سرک با سلیق و غیر
البدن باید کشود و تنقیه بدن مطبوخ هلیلج زرد و هلیلج سیاه و مطبوخ افیمون
و حب است کردن و جلاب عتاب و نبات و ترنجبین باید داد و مرغون بنفشه زردی باید
چکانیدن و مرغون مرغون صافی و مرغون با دم جابجا که سعه باید مالیدن و غذا
نخود آب و سبب آب با مرغون با دم و شکریا باید داد که خارش سبب آن ماده غلیظ باشد
عصب باشد که در رکها جمع آمده و طبیعت از انظار پویست و معیند علاج اول با سلیق
باید کشود و استغراق مطبوخ افیمون و مطبوخ هلیلج زرد و مطبوخ شانه باید داد
و سبب سبب ساده و آب شانه باید داد و جلاب عتاب و بنفشه و آلوی سیاه و
هندی و نبات و ترنجبین باید داد و غذا مرغون و بنفشه و آلوی کبلی و ترنجبین
و آب بنفشه کبلی سودمند باشد و در آب کبریت و آب شور نشستن اثری تمام
پیدا شود و تخم ریاس و شانه زرد و آلوی کبریت زرد اسفوطی و حب است
با سبب سبب سبب زرد و مرغون قدری از آن با ماست مزوج کرده و در کرمها طلوع بدن میکند
و از جماع کردن و طعام شور و شیرین و از گوشت خورن بهی فر باید داد و الله اعلم

باب پنجاه و سیم در دوا فی وجع الفمیل است

علاج بنقی فی کرون است و استغراق بلغم بحسب اصطلاح فون و حب ابار و مطبوخ

تریز و جلاب را با نمک و می و کنگر و باید داد غذا بخورد آب با خساک دانه و کشت
 مرغ با گوشت کبک و شطرج هندی و تریز سفید عجوف و تخم تریز و ورناس و مرغ
 کوفته و پیخته با سرکه که آن پیخته طلا باید کردن علاج فقر البدن و با سلیق با کبک
 و عبطوخ افیمون و عجون الفلاح و حب افیمون و عبطوخ هلیله سیاه و تریز
 استغراق سودا باید کرد **در شرب حرف** باید حیوانان و طلا
 باید کرد و در وقت که **در شرب حرف** و غلغله و آب دادن و اندک اعلم
باب پنجاه و چهارم در شرب حرف
 علاج شرب الوی کبک و تریز هندی و ورف کل باشد و عبطوخ هلیله و استغراق
 باید کرد و سبب جصف شرب عرق باشد و ناشسته بدن و تریز حرام باد طلا که
 حرکت کردن علاج استغراق صفرا باید کرد و عبطوخ فاکه و ورف کل و تریز هندی
 و سکنجین ساده و صر جابگاه خنک بشنود و آب سرخ خوردن و غلغله و ان
 بیفماش و که و باید داد و آب انار ترش و شیرین مکیدن و تخم خربزه با کلاب طلا باید
باب پنجاه و پنجم در جصفه و آب کک
 علاج جصفه و آب کک و عتاب و نبات و شکر باید داد و طبع را بسته داشتن و طلا
 که نرم شود و غلغله و عتاب و بنوسرخ دادن و شکر در جامه خواب بر انداختن

علاج کک افیمون و ایاله لوما و ایاله کرفی باید داد و مرغ و تخم طلا که کک
 باید کرد **باب پنجاه و ششم در جصفه و آب کک**
 هرگاه که در جصفه ایکی اعضا باشد و در ابتدا اعادت استعلا باید کرد
 در وقت تریز را در جلاب باید آید و تخم و در وقت الخطاط بحال آنها اتفاقا
 کند و در جلاب باشد یا صفرا یا باغم یا سودا اگر هم خونی بود علامه
 آن با سوزش و گرمی جایگاه و در جلاب و در جلاب و در جلاب این
 هر دو نوع باید کرد و جصاصت کردن جلاب عتاب و غلغله هندی و
 تریزین باید داد و طبع را عبطوخ فاکه و خیاض چیر و شیر خشت نرم و شکر
 و طلا سر و خنک نهادن و غذا کثاب دادن علامه و در جلاب سودا و
 علامه و در جلاب و سیاهی و آن و سردی جایگاه و در جلاب شود و آب
 که عبطوخ افیمون و مرغ یا حلیون و در جلاب نهادن اگر بلغم و علامه
 آن نرمی و در جلاب چون آنکشت بر آن فندج جایگاه آنکشت زمانی بماند
 و لون و در جلاب بود علاج جلاب بیخ مهک خراشیده نیم کوفته با کک
 باید داد و غذا بخورد آب و اسهال باغم باید کرد و جصاب صلیون و جلابان
 و اگر سبب آماس سقط باشد ناصره از او فصد باید کرد و صندل سرخ و غلغله

و پیوسته بدن گرم باشد تا آنجا که منفی شود علامت نزاع در دوزخ چشم سرخ
 باشد و طمعه هان شریع باشد علاج فصد باید کرد و طبعرا مطبوخ فاکه و هلیله
 زرد نم داشتند جلاب آلوی سیاه و عتاق و خرماهای هندی و نبات باید داد
 پس استفراغ آب خیار که در تخم سیرک و سکنجبین باید داد و هر خطی که بیرون عرف
 و متعفن شود از اخضر که بید علامت که حرارت این تب لازم بود و اندر دوزخ گرم
 از بیرون بود و بدین سبب تشنگی سخت غالب باشد و نزاع نزاع نبرد باشد با سیاه
 و این تب ناشد و فرق میان مذکور و مطبوخ آنست که محرق بنوبت عتاق باشد
 و مطبوخ چنین باشد علاج جلاب تخم کاشنی و بنفشه و آلوی سیاه و قهقهه
 و آب انار ترش و شیرین و نبات و تخمین باید داد و استفراغ صفرا و مطبوخ فاکه
 کردن که در آن خیار چسب و شیرین و سیرک کل و هلیله زرد بعد از استفراغ تمام
 آب خیار که در آب تخم سیرک و سکنجبین و قهقهه و آب شیرین و آب نعنع فوکه باید
 و غذا کشاب با تخم کاشنی و بنفشه و عتاق باید داد و خشتاش و هوای خانه
 و جایگاه مرصع خنک باید داشت و بزرگ بید و کدو و خشتاش در جایگاه
 که تیره اگر صفرا بیرون رکها و عروق متعفن شود از اجنب کوبند و عتاق و کوبند
 است خالص و غیر خالص در از مدت تب خالص هشت ساعت باشد و در ای

مدت تب خالص و از ده ساعت باشد و این تب یکروز آید و یکروز نیاید اگر
 تب درها صواب رود عدد نوبتهای این تب از هفت نوبت بزرگتر علامت
 آن تبض سریع و مختلف باشد و قاعده و رفیق و تا رطبه غفرا بیرون و در ابتدا
 تب ناقص و در زانیدن تمام باشد و در حالت لرزیدن تشنگی باشد و نزاع
 با زرد کند علاج این هر دو نوع یکی است جلاب تخم کاشنی و پوست پیچ کاشنی
 و خرما هندی و آلوی سیاه و آلوی کبیری و بزرگ کل سرخ و بنفشه و نبات و
 تخمین باید داد و غذا کشاب و طبعرا مطبوخ فاکه و مطبوخ هلیله زرد
 زرد داشتن و استفراغ صفرا باید کرد و پس از استفراغ قهقهه و آب شیرین و قهقهه
 مقدار باید داد و سکنجبین بر روی استفراغ صفرا باید کرد و شرط الغب از جمله
 تبها است از یک پیچ و صفرا تولید کند علامت این تب بسیار آنست که از کتوت
 دوبار یا سه بار سر را آغاز کند علاج پیچ مهک خراشیده و تخم کاشنی و تخم
 کسوف با نبات و تخمین باید داد و آب گرم و سکنجبین دادن و قهقهه و بنفشه
 و استفراغ صفرا و بلغم همچون خیار چسب و شانه کاشنی و قهقهه و آب شیرین و مطبوخ
 هلیله که در آن زرد و تخم زردانه باشد و غذا کشاب با تخم کاشنی و تخم زردانه
 باید داد و بنفشه و آب عفتون بلغم علامت تبض صغیر و ضعیف باشد و در

در ابتدا سپید و تیره باشد و یا خراشیده شود و سرما و لرزه قوی بود و غشیا و قی
 بسته کند علاج قی باید فرمودن با سکنجبین عسل و آب گرم و جلاب شکله باید داد و غذا
 کشکاب با تخم آب و تخم زردانه و استغراق با هم باید کرد و بطیوخ ترید و قوی بنفشه
 و میخون خیار چمن برتبع از هفت سودا باشد و این تب در روز نیا بد و یک روز
 آید اگر اندرون عرق متعفن شود با هم باشد و بیوت ربیع است و کند علامت
 آن لرزه و سرما باشد و ابتدا تب لرزه در استخوانها و شکستگی باشد و بسیار لرزانند
 و رنگ او بیت و چهار ساعت و بیض صلبی باشد علاج واجب است آن بود که حفظ
 قوت کند که این تب را از اعضاء فرزند است با قوت رفیق و تب از غذا و آب منع کند و قی
 فرماید و جلاب سکنجبین و شکله باید داد و غذا بخورد آب با صغیر باید داد چون دفع پیدا
 شود استغراق سودا باید کرد بطیوخ افیمون و حب افیمون و میخون بخار در وجع
 تب در خمس و سدس و سبع هر چه باشد و انرا علم با الصواب

باب پنجم در زهرها

در عالج زهرها و لرزیدن جانوران و سرما سیدن حشرات سوکواقی صفت آورده
 و اطراف بدن سر کند و چشم را با علاج اولی فرمودند و حقنه و هر ساعت شکر
 با اضمین و طفل را باید داد و زنجیر چشم سر کند و زردانه سیاه کند و اندام آمیزد

جمله بدن راست و بفرزند و فراق و تنگی نفس را در علاج قی باید فرمودن بر وضو کا و و آب
 نیم گرم و بوی و نمک و شیر و مغز چون نافع است و تریاق مستور و بطوس باید داد و جند
 باید استر بویا نیدن و نکله که بخواب رود بیلا در میان اینها عاده تواند کند اگر کسی
 در وقت حال بد دهند هلاک شود و اگر از آن خلاص شود دیوانه شود و زنگار لرزه
 در بدن باز پیدا آورد و علاج گرم کند و حنای آورد و شود دیوانه شود و زنگار لرزه
 در بدن باز پیدا آورد و علاج گرم کند و حنای آورد و سوزش را ندر و نه پیدا کند
 و در وقت کانی را ریش کند علاج آب گرم و بر وضو کتابام و شکله دهند بخورد با الله که
 افیمون آن عضو را باید بدید که خلاص فرماید و اگر نتواند بخورد و آن عضو
 بکشد و زهرت و فریون و جاب و شیر و قند و پیاز بر موضع بکشد تا زهر کشد و صغیر خاک
 و یا خروس بکشد و سینه بشکافند و بر آن موضع بکشد و هر ساعت که فایز میشود
 دیگر بکشد و زهره کا و زهره قی را با خاک سچو و بجنین و حویب زردانه موضع می دهند
 و مرغون کا و در عینه بسیار دهند و در آب شیرین نشانند و نکله دارند که بخشد و حرکت
 فرمایند تا بالیک بزرگ یا کشفال یا سرب آهن بدهند و اندک مایه میرند تا عرق کند
 و مایه هم بدو بندند علاج کردن کردن اول زهر او برین باید کشید پس کاندکند
 و کا و هر گرم گرم کرده و سر و عا فرخا کو فرماید بر آن موضع بکشد و تریاق اربعه و زهره

بطوس بغایت سودمند است که بدن را سبک و روانه جراحات او نماید که داشت که دست
 شود و بجز آن باید نهادن و مکیدن و مدت چهل روز جراحت کشاده باید داشت
 تا زهر و تمام با آن بماند و عطش و قیون طبع را نرم باید داشت و زبانی از جگر و زبانی
 فاروق باید داد و جگر همان سبک و روانه کند که با شد خور و سود دارد و دوا
 اللزاج بغایت سودمند است اگر خواهند که بدن را سبک و روانه است یا نه که
 خیر آن موضع نهادن اگر سکن و دیگر بخورند و روانه با بدن و اگر خور و خور بخورند
 دیوانه باشد و اگر بدن را سبک و روانه با بدن و اگر سبک و روانه بدن سر شود
 و نفوذ با بدن آید و طره های گرم کرده در این نافع است و گرمایه و عرق آید
 در این سودمند است و شوق پیید و برکت سدا و خشک در شراب انجیر سود
 هزاران با چهل و چهار پای دارد و از هر سوی بیست و دو و از کوبیدن در پی سوز
 بدید آید و ملک و سرکه طی کردن در پی که چون بر خود طلا کند جانور که در
 از آن بگریزد و مغز و سر را سبک و روانه و زیت که لخته طلا کند حب البلسا
 زیت بچوشانند و طلا کنند ذات الشوم بگریزند زهر که موش بخورد و بگریزند
 همان روز زهر و زخم زهر بسیار باید مکید و موضع که زهر بکشد و سرکه طلا باید کرد
 و آب برف بر آن موضع ریختن و برف با درج در آن عضو آید و آن آب
 زخم

زهر و زخم و آب بگریزد و آب کاشنی باید داد و کاه و دانه و کشتن خشک در
 بر آب سرد باید خورد و غذا از زهر و زخم باید داد و زخم زیت در بدن
 پشه با زهر و دانه و زهر کوبیدن و سوسن و کوه کرد و عاقرها و نوشادر آب
 حل کنند و در جامه بنهد مار بگریزد و سوسن و کوه کرد و زهر کوبیدن و زهر
 و میعرو و بیه بکشد و زهر هم بگریزد و زهر سوسن و کوه کرد و زهر کوبیدن
 زهر بچ و کندن و زهر کندن پشه از دهن و در یک مورخ بگریزد و تر است خوب صنوبر
 سرکه کاه و خنط در آب کندن و آن آب در خانه بکشد که یک بگریزد و زهر
 و طایر خانه خشک است پاک کند و هر چند که آن از ایشان بگریزد با شکر
مقاله در دویهای غده و اعصاب و قوا که بخورد و صنعت
سبیل انجیر و زیت این مقاله در حرف بی با کرده شد و با الله
 انکو کر و زهر است غذا بسیار دهد و در فربه کند و مثانه را سود دارد و در آب
 کند پوست انکو کر و خشک دانه او سر و خشک است انجیر کر و تر است بفرین
 انواع او انجیر سفید است عرق آن شش پید کند انجیر بسیار گرم و خشک لطیف
 کرده و مثانه را پاک کند و در بول نگاه داشتن قوت دهد و سرفه در بیند و در
 سین و پشت را سود دارد و زهر که از انجیر و توله شود و اگر با مغز بادام خرد

خون صافی از او میگذرد و تر است اندک و در جبهه دوم آنچه بنام **خون کثیف** مشهور است
 اسهال صفری که در کرم می باشد و معده را زایل دارد و امر و مزاج او سرد و خشک است
 بخار از اندام باز دارد و در شکم و مفاصل باز دارد و در تشنگی و معده که در
 سود دارد و غشیان باز دارد به سرد و خشک است در جبهه اول معده را سود دارد
 و شراب او غلیظ را سود دارد پیش از طعام طبع را بدست و بقوت دفع و عمر و اندام
 سرد و خشک است در جبهه دوم خندانند تب را و صفر را سود دارد و از آن بهرین سرد
 و تر است از آن شرابا پوست بپیشازند نبات و ترخیج در دل حمل کنند و باز خورند
 اسهال صفری که در خفقان را سود دارد و حرارت معده بنشانند شیرین معده و
 سعال را سود دارد ترش زبان دارد آنکس که کرم و خشک است معده و اخشا را از **فصل**
 پاک کند و سرد مزاج را بغایت سودمند است و کرم که اندک کوشش نکند طبعی کند
 نایل کند آب کامه کرم و خشک است و عرق التماس سود دارد و خلطهای غلیظ را
 در نایل و کرم در سگ در نایل را سودمند است آب بالان بهترین آنها است سعال
 سود دارد آب سرد بهترین آب آبی باشد شیرین و لطیف که هضم را قوی گرداند
 و اندکی از آن تسکین تشنگی بنشانند و فطرحت باشد حرارت دل و معده را
 بنشانند و قهقهای هر قهر را سودمند است و سعال را و سرفه را سودمند بود **نکات**
 و سعال

و سعال و سرفه را سودمند بود طبع را نرم گرداند و هضم را فاسد گرداند و تر است و در
 و سپر باز دارد آن در خون بدین **خون کثیف** با قلی سرد و تر است غلیظ و بدین با
 دید آن در و فغان است و دیگر در خوابهای شوریده نماید خندان و در مزاج را زایل
 پوست بر جای نگذارد کرمی سترده باشد چند نوبت طلا کند موی بر آید با و بخان
 کرم و خشک است ترش روی را قهقهه کند و سودا آنکس که کلف آید و بیوسر سرد
 و خشک است خون را بنشانند و غذا اندک دهد آب او غلیظ را سودمند است غذا
 اندک دهد بیوسر شش سرد و تر است کرم مزاج را سودمند است غذا اندک دهد
 کلف آن در پیاز کرم و تر است باه را قوت دهد ترش روی سرخ کند و مضرت
 آبهای مختلف باز دارد و شهوت طعام آن در بسیار مرغی چون در سرد آن در عقل
 نایل کند بلوط سرد و خشک است و غذا دهند است آدمیانیک و غذای خوشت
 بود کرم و تر است باه را بفراید غذا را تباه کند و اشتها غذا سرد با دام تلخ ترش
 او در کوش طستین و کزانی کوش سرد و بیخ سرد و خشک است ناوی روی بفراید و
 بدین فراید کند و خوابهای خوش آن در پیاز کرم و خشک است و بعضی گفته اند سرد
 و خشک است تشنگی آن در و مفاصل را زایل دارد و در سرد باز دارد و در کرم
 و اسهال باز دارد پیاز ترش را فراید کند پوست او سرد و خشک است پوست کوه سفید

نانه بکلی خوب نه باشد بر آن موضع اندازند در زیر پا بشود بط کوشه او کرم نکند
خداوند علاج سرد را سود دارد بصراط و پیچ غالی شقاق را سود دارد خون در آن
آواز را صافی کند و رنگ در روی روشن کند و بی زبان را و علاج سرد را زبان دارد
و دماغ را و دندان را و جملة اعضا عصایی را زبان دارد و خداوند علاج کرم خفقا
را سود دارد و بعد از طعام اندکی خون در باری دهند ده باشد بنفشه سرد و تر است
در سرد باشد طبیعت را نرم کند و دماغ را و دندان را و جملة اعضا را سود دارد
و خواب آورده بالنگو کرم و خشک است به جبهه و هم علت های اغنی را سود دارد و سوز
هم سود دارد و دماغ بکشد و بیوی دهان خوش کند و لافوت دهد خفقا تر است
دارد و بر هضم باری دهد و کرم و تر است و اندرون خشکی معتدل است طبع
اولعاب دهان و آما سول معال و بیشتر کرده و مشانه را سود دارد و زباننده است
سرفرا و بلغمی را سود دارد خاصه بر زبان کرده و دیگر کرم و باده و کرم و خشک است
به جبهه اول کند دهان را زبان کند خون در آن چشم را نایک کرد و دهان
عصاره آن چشم کشید چشم را قوت دهد بر آمدن خون از کلوبان و از شش
زادیت کند و از زبان اول کند و بعد از زبان دارد بنگو معتدل است در نری خشکی
کرمی بنشانند و در شش زبان و مرده کافی سود دارد و بر زبان کرده طبیعت را بسند
و زنده

و فندق خراج او کرم و تر است در راه بیقراری اگر کسی را بخورد دارد عقرب از او بگریزد و
بول و در مفاصل را سود دارد و خون در آن نشیند بول را به بند و بیشتر خشک
خشکست چون بدنی را بدان نشویند بول آدی چون باها کستر خوب رز میامیزد
بر موضع کرم خون آید بطول کند خون به بند بول کرم که نارسیده بر کرم که
اغنی و عقرب و سگ دیوانه بقول کند سود دارد بول سگ بر کرم که طری کند
ام القیاس نایل کند بلاد کرم خشکست در جبهه چهارم فالج و اخوه و سستی
بیهوش را سود دارد **حرف الف** تخم کرم کرم و خشکست بول خوش را ادرار کند و
را هله کرده و جگر را بکشد بچرخ مرده از حم و زرد آرد و مشانه را از سلف پاک
پاک کند تخم را زبان کرم و خشکست بول را بر اند با دهان در شکم باشد بکشد تخم کرم
کرم و خشکست کرم را بکشد تخم شلغم کرم و تر است با را بیقراری در علاج کرم تخم قورق
سرد و تر است تنه های تیر را سود دارد و در جگر را بنشانند و سرفرا کرم را کرمی بود
سود دارد و باده را زبان دارد تخم سداب کرم و خشکست فواق بلغمی را سود دارد تخم
شاسیم کرم و خشکست و طاروسد را سود مند است بر زبان کرده اسهال صغرا
بازرید آید تخم خربزه کرم و تر است کرده و مشانه پاک کند و در باده بیقراری تخم خیار
بالک سرد و تر است کرمی و صغرا بنشانند تخم خیار سرد و تر است بول را بر اند بقول

کرم و خشکست معده را قوت دهد و ترنجبین معتدل است کرمی شکم را نرم دارد و پخته
را سود دارد قوت شیرین کرم و تر است قوت ترش سرد و تر است و تر است و تر است و تر است و تر است
بول براند خنثی و در کله را سود دارد و خوردن و غرغره کردن **حرف الشاء** و ثواب
حلالت کرم و خشکست در جبهه سیم دار الثعلب را سود مند است استسقا و بلغم را
و قشر را سود مند است و غن زعفران ریش در پینه را سود دارد **حرف الیم** و جگر
هندی کرم و خشکست و در جبهه اول علاج است که از هر دو پوست پا نکند و در
کله و باه را قوت دهد و جگر را کیشاید جگر کرم و خشکست در جبهه سیم و جگر
دوم را بران کند و کله را در جبهه کرم و خشکست سده و جگر را و سیم را
جوسر و خشکست غذاء او کله را غذا کند ماست **حرف الحاء** حنا کرم و خشکست
سوختری آتش بنشاند و ورمها که را سود دارد و حشمت کنکرات اند که کرمی معتدل
تر است در جبهه دوم را ببول کند و عرق را خوشبو کند و حصص خود سپید کرم و تر است
طبع او خلد و دندان استسقا و مفاصل را براند و در پشته را سود دارد و باه را بفراید
حره را از با بر روی پند که کرم و خشکست مفاصل را براند و بول و حشمت را سود
و حلوا و سکر کرم و تر است بلغم را لطیف کند حلوا و سکر کرم و تر است حلوا و دو شتاب
با آرد ساخته زود هضم کند و غذا بسیار دهد حلوا و سکر کرم و تر است سده پیدا کند

منه

حرف الحاء و خرزق نیکو سپید کرم و تر است در جبهه دوم انداز بول کند کله را تر
سرد بول را زایل کند هیظه آرد آن را میان دو طعام خوردن و چون نه وقت آن
مصلح آن سکنجبین ساده است خیار که سرد و تر است در جبهه اول در جبهه اول
در جبهه دوم تباهی صفراوی و دوسوی را سود دارد و بول براند و قوت کینه بنشاند
کرم را سود دارد و بول براند خیار سرد و تر است کرمی معده را بنشاند خیار را لک سرد
و تر است در جبهه اول با دو آب او تباهی صفراوی را سود دارد و خصلی سرد و تر است
آن خشکست و مفاصل را سود دارد با سکر و غن زیت طلا کند موی در لاشه و خیار
در کرمی و تر است معتدل است شکم را نرم کند و در کله را سود دارد و آب کشید و شراب
غرغره کند خنثی را سود دارد و خشکست شرب سرد و تر است در جبهه سیم خواب آور و شراب
سفره را سود دارد و خرد کرم و خشکست در جبهه چهارم بلغم را براند و تحلیل حلوان است
و مانع کند فسیل را سود دارد و خایه مرغ خانگی چون نیم پرشت باشد غذا بسیار دهد
سپیده او سرد و تر است و زرد او کرم است و موصی که با شش طلا کند سود دارد و خنثی
مرغ خانگی چون نیم پرشت باشد و خایه بطور مرغ آبی و اشتر مرغ معتدل است در کرمی
فولجی از زبان دارد خایه کجشک باه را بنشاند خایه کبک نافع را سود دارد **حرف القال**
در جگر کوشه که کوه را مایع بفراید و فحم را زیاد کند و موی بسیار شود که کله را داخل

کرم خشک در جبهه سیم بطرف راست دهنده باه را زیادت کند
کنید جان را سود دارد و در شب کرم و تر است طبع را نرم دارد و غذا بسیار در هضم
آزفت است که در جبهه بلوط و سیب و امرو با شد بلغم سود دارد و عرق الکسا زایل
سرمه چون با کل از می طایله در ادریض با زرد دارد و دماغ سرد و تر است و دماغ اشتراک
کرده با سرمه چون زرد دارد و دماغ کا و کوس سفید غذا نیکو دهد خداوند
معد کرم را سود دارد و اسهال صفراوی با زرد **حرف الف** فراج حیوانی
معروف است اندکی از روی ادریبول کند کرم خشک در جبهه دوم با سرمه طلا
کند که بر جبهه قویا کرم سود دارد **حرف الی** مریا من جبهه یون شیر زیت سرمه خشک
معد را قوت دهد و اسهال و اسهال صفراوی با زرد و خشکی پیشاند سینه چاق را
زیاد دارد و شبان آبی در طلب کرم و تر است در جبهه دوم معد را سود دارد و قوت
زیادت کند طبع را نرم دارد و در سردی و وسینه و خلق را زیاد دارد معد و چکن را
سود دارد و خون را چکوی آمدن را سود دارد و سر حیوان اشتها با زرد و طعام از معد
بکلی از و خشکی باز دهد **حرف الی** زیق سیم است سرمه و تر است در جبهه
دوم بخار طالع و چشمه آورده و بشنوائی و بینائی زیادت کند و بوی دهان ناخوش
کند زیادت کرم خشک در لسان طاعنه در جبهه اول کرم و خشک است سفینه

سرمه

کشته را سود دارد و نیمیل کرم و خشک کرده و ششانه را و معد را سود دارد
و بوی را باز دارد و آلودگی و تر است در جبهه دوم خشک است آن در آب خود بسیار شد
آن خشکی پاک کند و در نه های حاده نافع است بل از نه صاخن و در جبهه کندی چشم را
روشن کند و تر و چشم افوی بر یاد چون با خود دارد قوت خون و اسهال با زرد و سرخ
کرم و خشک موی را به برد با به سرخ سرمه سازند و ششانه کرم را سود دارد و تر است
کرم و خشک اشتها طعم زیادت کند مفاصل و عرق الکسا را سود دارد و تر است
و بخوبی و در سردی و غفلان کرم و خشک در جبهه دوم سرمه کانی را سود دارد
نفاط آورده باه را پاکیزه خواب آن **حرف الی** سفاء مکی کرم و خشک است جبهه
اول سود و بلغم را باند سنبلی کرم و خشک در جبهه دوم دماغ را قوت دهد موی را
بروید و سوس بخور و معد است اندک کرمی و تری آواز را صافی کند ششانه و تر است
کرده را سود دارد سداب کرم و خشک فالح و عرق الکسا را سود دارد و هضم در کرم
طلا کردن سعد کرم و خشک بوی دهان ناخوش کند و معد سرمه کرم کند سرمه
سرمه و خشک در جبهه سیم دماغ را سود دارد و قوت دهد سبب شیرین کرم و تر است
ترش و سرد و خشک سفاق سرمه و خشک طبع را به بند سجد سرمه و خشک است
تغلیل بدن کردن و بر مسقی آن و سرمه کرم و خشک در جبهه سیم تغیر آبها را سود

سپستان کرم و تر است سینه و خلق را سود دارد و خلط و سودا را که منتقله ماهیت
 که از روی نعل آن زیاد دریا به بقیه خاصه زرافه او سرطان سرد و تر است مصلول را نافع است
 سرخس کرم و خشک کرم را بکشد سنگ معنا طبع کرم و خشک کرم سنگی که در کما
 بفر کنند سرد و خشک طلا بستان کنند بزرگ شود سرد غریب و خشک اندام
 مرجهای که از **حرف الف** مثل کرم و تر است در درجه اول سینه و خلق را نرم دارد
 و معده را سودمند است قویج بکشد و خشکی آن در شکم کرم و نرم است سرد
 و شش را سود دارد و معده و جگر را سودمند است قویج بکشد و خشکی آن در شکم
 کرم و نرم است سرد و شش را سود دارد و معده و جگر را سودمند است شیر
 کوفته کرم و تر است غذا نیکو دهد و در قوت دماغ دهد شیرین معده است **دشاه**
 خلق را سود دارد و غرغره بدن کردن هنا قول آن را بکشد شیر آب کرم و تر است تری او
 از شیر کوفته باشد غذا اندک دهد سوء الخضم را سود دارد که بدن سرد را سود
 شیرین و سرد و سبیل را سود دارد مزاج او سرد و تر است شیر کما و از جمله شیرها غلیظ تر است
 در از معده برود شیر شتر از جمله شیرها غذا کمتر دهد و معده را فتاد و استسقا
 و بواسیر را سود دارد و زرد از معده بریزد شیر زرد و چشم و چشم را سود
 دانه و در سهیل بدن مفصل را سود دارد شاه تر سرد و خشک کرم خاوش

بدن را سود دارد شاه بلوط سرد و خشک در از معده بریزد شیر کرم و خشک
 مفصل را سود دارد شلغم کرم و تر است غذا بسیار دهد و منی بفراید چون سرکه نهاده
 استنشاء طعام باز دید آورد شهادت نه سرد و خشک بلغم را به بود با دها ببرد و آب
 زردان دانه شمع کرم و خشک با روغن بنفشه موم روغن ساز و طلا کند بینه و شتی
 خلق را برسد و سرد را سودمند بود شربخت در کرمی معده است طبع را نرم دارد و عمل
 او از فعل ترخین قوی تر است شونیز کرم و خشک بلغم را به بود با دها بکشد
 شفتالو سرد و تر است در درجه دوم استنشاء طعام آورد بقیه ای خرقه را سود دارد
 و پیش از طعام باه بخورد **حرف الحاء** صبر کرم و خشک و معده های بلغمی
 سود دارد معنا ما میباش در مفصل را سود دارد و صغ عربی کرم و تر است
 در شق خلق و سینه را سود دارد و صغ سماق در دندان سودمند است صندل سفید
 سرد و خشک در در خفقان کرم را سود دارد معده و جگر را بدن طلا کردن **حرف الم**
 جگر را که کند و قوت دل دهد صندل سرخ سرد و تر است سرد تر از صندل سفید است
 کرم و خشک در جگر را سودمند است **حرف النون** ذهب سوسمار است خونی
 کله را سود دارد سفید چشم را به برده صندل ترخست کوش جان را سود دارد
حرف الطاء طباشیر کرم و خشک خفقان کرم را سود دارد واسهال صفر را باز کند

طاهر کرم و خشک طریقت کرم و خشک معده را قوت دهد و در کله و
 و یا در زبان دارد خشکی و در طبع دخت خمرها است سرد و تر است قوت طبع دهد
حرف الظاء ظلفه بچهره کوسند است سرد و خشک عرق الشار اسودند
 بلغم را تحلیل کند **حرف العين** عتاب بهترین عتاب کرمی است معتدل است
 و سردی سینه و حلق را سودمند است و تر است در جبهه و دم دل و دماغ
 قوت دهد و عود کرم و خشک در جبهه و دم دل و دماغ قوت دهد و جانی
 آن بوی دها و خوش کند عرق سرد و خشک در روعه و ریت بخوشا نشد
 و آن روعه را در کوش چکانند در کوش را سود دارد **حرف الغین** غار یقون
 کرم و خشک و سده را بکشد و در خلطها ی غلیظ را برید و بیا دیها و بلغمی
 غالی و نیمی از طب است مرکب از خشک و کافور **حرف الفاء** فانی کرم و تر
 طبع از دم دارد و سر و سر و سینه را سود دارد و فلعل هیچ صندل است اما سر کرم
 و سوختن چشم را سود دارد و فاعر کرم و خشک معده و جگر کرم و خد
 اسهال بلغم را سود دارد و فانی عود الصلیب سده جگر را بکشد و در جبهه
 بند در صرع را باز دارد و فرنجش کرم و خشک خفقان سوداوی و بلغمی را
 سود دارد و فطراسا لئون کرم کرمی است کرم و خشک در جبهه و دم
 معده

معد کرم را سود دارد و بلغم را بکشد و اگر تر باشد کرم مزاج را سود دارد و خشک
 را بنشاند و حرف الفاکرم و خشک بوی دها را خشک کند و فاعل خود و تر است
 کرم و خشک در جبهه و دم فالح و صرع را سود دارد و قطره قوت کرم و خشک در جبهه
 شیم سده را بکشد و در جبهه و دم را سودمند است قطران کرم و خشک در جبهه
 چهارم یک قطره در کوش چکاند کرم کوش را بکشد و فانی بوی تر است که شیراز یا آن
 سینه کرم کرم و خشک در جبهه و دم فالح و صرع را سودمند است **حرف الطاف** کند کرم
 و در روعه و خشکی معده است و آن جوی و بلغمی غذا دهند و تر است کرم و سار کرم
 انسان را از کرم نیست بهترین کرم را بکشد کرم باشد که آنرا آفت نه رسیده باشد
 کچک کرم و تر است در روعه و بلغمی فانی و در روعه و معده را است کند غشیان و خشک
 آرد و کرم سرد و خشک معده را قوت دهد اسهال که از ضعف معده بود
 و اسهال خون را سودمند است کبیل سرد و تر است معده فانی دارد بلغم آنکیز است
 سرد و خشک در جبهه و دم اعضا و عصبانی را قوت دهد و اسهال خون را
 کرم کرم و خشک در جبهه و دم سده را بکشد و با در بکشد کرم مزاج کرم
 و خشک در جبهه و دم معده را سود دارد و در سر و کرم کرمی معتدل
 تر است در جبهه و دم با در بکشد بوی بد را خوش کند طبع از دم دارد که کرمی

مصرفت او اند چکد بسیار است مشکلا مشحون است کرم و خشکست در جبهه سیم و پنجم
از سینه و شش پا ککند در بول کند خون و در و در کرم و جبهه سیم و پنجم از نهاسن
کند مویج کرم و خشکست در جبهه چهارم با دم دم دماغ و فراج را قوت دهد و شش طاقه
دهن نیز کند خفقا نر سودمند است نر اول جبهه چهارم است فصل سرد و تر است در جبهه دوم
صفر اشکند مصلی کرم و خشکست در جبهه دوم جایدن آن بلغم را کند و سینه بلغم و
خون از کلو سود دارد و معده و جگر را قوت دهد و در فوج آورده و جگر را سودمند
ماهی شوش خشکست و زبانه دندان و دماغ را زبانه دارد سینه را مصلی کرده اند ماهی ناز
سرم و تر است غذا اندک دهد و سینه خون و نر است طالع و عشره و عرق بازید آورده
مویج کرم و تر است **حرف المون** نایج پوست کرم و خشکست در جبهه دوم خراص کرم
بازر و خشکست در جبهه سیم در لرا قوت دهد اشتها غذا بازید آورده و خفقا نر
دارد ناخواه کرم و خشکست در جبهه سیم تری معده را سودمند است جگر و معده سینه
سود دارد بول بلند نشاسته سرد و خشکست در جبهه اول چون با شکم خون را در سینه
و خلق را سود دارد نوقاد کرم و خشکست در جبهه سیم حنای بلغم را سود دارد در جبهه
کشدن سپیده چشم را سود دارد نطق کرم و خشکست در جبهه چهارم مفصل
و طالع و سرفه لکن را سودمند بود نیل کرم و خشکست در جبهه اول کف و عرق را

سرم

کردن سودمند است نان خشک طبع را به بند نان خوشکار و دهقم شود از معده بکند
نان کدو از سینه در بکند و فطیرا نشکد چون در آب اندازند بر آب خور و در غیر فطیر
بر سر آب ایستد نان فطیر طبع را به بند و در دهقم شود با دانه کین رنگ در کرده و مثانه با
آورده نان و تر است و جبهه چهارم و نر لقت را سودمند است طبع را به بند نان قضا یف غلیظ
طبع را به بند نان و جبهه سرد و خشکست بهترین آنست که رود کایر غذا بسیار دهد طبع را به
نان جو سرد و خشکست بهترین آنست که از جو نو چنه را باشد طبع را به بند و غذا اندک
نیشکر کرم و تر است سینه را سود دارد و بول بلند و یاد انگیزه کرم و خشکست در جبهه
دوم زبانه است خشکی آورده **حرف الواو** ج کرم و خشکست در جبهه دوم آواز
صافی کند عرق و بیض را سود دارد و جایدن آن دندان را سخت کند و رقیق فایق آن
معدله کرم و سردی خاکشش سوختگی را سود دارد و رقیق کجید سرد و تر است بول
و موی را بدان بشویند در از کرده و و رقیق جوی کرم و خشکست صرع را سود دارد و بلغم
بر اند و رقیق شده دانه کرم و خشکست دماغ را و باه را زبانه دارد و رقیق سوس معدله است
در کرم و سردی و رقیق سید سرد و خشکست **حرف الهاء** هزار خشاکرم و خشکست در جبهه
لطیف کننده است هلیون کرم و خشکست سید را بکشد و بلغم لطیف کند غذا
است در جبهه اول سرد و تر است سید را بکشد و بلغم لطیف کننده است معدله جگر را

عسل باید که سوزن داروها باشد **معجون الالب** مغز بادام مغز بن هندی مغز بن
مغز دانه صنوبر مغز پسته مغز بن هندی مغز دانه فلفل خشک شکر یک پست کند تخم
چرب تخم شلغم تخم بایز تخم بزمجی تخم بیدار تخم بیدار کبابه فلفل طریقی شفا
خونچان تخم هلیون از هر یکی ششدهم گرفته و بخت عسل کف گرفته بشند عسل
باید که سوزن داروها باشد **طریق کجک** سطوب صفرا براند هلیله سیاه هلیله
کابل هلیله زرد هلیله املر استار است بکوبند و بصل کف گرفته بشند و در
کاسی چهل روز در میان جویگاه دارند **معجون النخل** خلطها غلیظ همچون سوا
و بلغم و زنجیر باند و احباب مالخوایا را سود دارد هلیله سیاه هلیله املر از آن ده
پان کرده از هر یکی دو درم بفسا و فقه و واسطو خورد و پس ترید سفید از هر
یکه گرفته و بخت عسل کف گرفته بشند و شربت از آن بخت عسل باشد **معجون**
جانی فلفل یک شاد در معده و جگر را و شکم سودمند است خلطها غلیظ
براند ترید چهار درم بفسا و فقه و شکم هندی ریت التوس از هر یکی هفتدهم
تخم را زایانه انیسون مصطکی از هر یکی یک درم سل و خیار چینه و زعفران در آن حل
داروها گرفته و بخت بیک سرشته و شربت بخت عسل باشد **معجون الیهود** سنگ از هر
و مشانه بایک کند مغز تخم خیار چینه مغز تخم که و مغز تخم خربزه و کالج از هر یکی یک درم

سنگ از هر یکی سنگ از هر دو و مشانه بایک کند مغز تخم خیار چینه مغز تخم که و مغز تخم خربزه و کالج از هر یکی یک درم
تخم خربزه و کالج از هر یکی یک درم حمالیه و پنجاه درم با عسل بشند و بایق الیه
کره کن که درم و مارا نافع است و در شکم و در جگر و در معده و خفقان را سود دارد
و خطانا و در عی حب الغار زرد و در طول و در استار است کوفته و بخت عسل کف
گرفته بشند و شربت بخت عسل باشد **و المشک** ضعف و در معده و خفقان و در
سودا و بی سود دارد و بایدی که در زمان آبست پیدا میشود و سودمند بود و زیناد
و بخت عقی از هر یکی یک درم و نیم بزمجی و سفید ساوج هندی سنبیل الطیب قاطه
قرنفل چند پیدا است از هر یک چهار درم و بخت عسل کف گرفته بشند و شربت بخت عسل
خالص نیم درم گرفته و بخت عسل شهاب رسیده بشند **و المشک** خفا
و درم حلق و طوبیت معده را سود دارد و سنبیل الطیب صافی و ساوج هندی از هر
ده درم زعفران و ناخواه و تخم کرفس از هر یکی چهار درم چند پیدا است بیکه درم نیم
گرفته و بخت عسل کف گرفته بشند عسل سوزن باید **و شاد** و از جمله
معجزهای بزرگ است شاد بخت از طعام و پس از طعام خوردن غذا هم کند جگر را
قوت دهد و بوی دهان خوش کند و بوی صافی کند و فلفل کل سرخ شده
سعد بخورم و قرنفل و مصطکی و سنبیل اسارون از هر یکی بی درم گرفته و زیناد

از هر یکی در دم زعفران ده دم کوفته و بخیته بوزن آن برید و فرس سازند **در جگر**
 کرمی بکبر اسود دارد سلا جگر یکشا بدین شک بیدانه طباشیر و قلع و کبریت
 یک شال مغز نیم خیار با نیک مغز نیم کدو و نیم قوی و نیم کاسنی و نیم کاهو صندل سفید
 از هر یکی نیم درم کافور نیم درم کوفته و بخیته بلعاب بکوبند و قرح سازند **در قرح**
کلنا زفت درم و اسهال خون باز دارد سلجک کل مختوم صغ عربی از هر یکی چهار درم
 و قلع کلنا را قیاز از هر یکی هفت درم کینا یک درم کوفته و بخیته آب کلنا را ترش کنند و
 سازند **با** **جهمام در حبه حبالبه**
 دماغ از بلغم و سودا پاک کنند و صغ را سودمند است ایاره فیرا ترید سفید بخوف
 از هر یکی یک درم غار بقون نیم درم تخم حنظل و آنکی و نیم غلک هندی و آنکی و نیم انیسون
 و آنکی حب التیل نیم درم این چهار کوفته و بخیته با آب زانده برشند و حب سازند
عرق حب عرق التنا و اسودمند است و مفاصل از بلغم پاک کنند و صغ را سفید
 یک درم حب التیل نیم درم غار بقون نیم درم تخم حنظل از ترید سفید بخوف یک شال
 و صغ یک شال مصطکی و آنکی کینا و آنکی کوفته و بخیته با آب کرفس برشند و حب
 سازند **اصطخس** نیم درم از آن فصل مختلف پاک کنند و بلغم غلیظ و لزج و سودا
 براند حب بلسان سلجک و سبیل اسار و ده داخنی زعفران مصطکی و عود خام و صغ

عصاره افنتین و صغی زبانه مدراج غلک هندی از هر یکی یک درم صغ را سفید بخوف
 بخورد و غار بقون تخم حنظل از هر یکی چهار درم کوفته و بخیته بوزن آن برید با آب
 برشند و شربتی درم باشد **حب بن** مفاصل اسود دارد و سودا و حلیله
 بوزن آن از هر یکی ده درم سفوفیا نیم درم کوفته و بخیته در آب برشند و حب سازند
 شربتی درم و نیم باشد **حب شیدا** دماغ را و چشم را از فصول پاک کند پوست
 زرد ترید سفید بخوف مصطکی و قرح صغ از هر یکی نیم درم کوفته و بخیته با آب و باه
 زوت برشند و حب سازند **حب افق** سودا براند مایه خویلا را و جدام اسود دارد
 جفا صغ اسفوخودوس افنتین پوست حلیله پاک با بلغم از هر یکی یک درم غلک هندی و ق
 کل از هر یکی آنکی و نیم درم کینا و آب جگر کنند با داروها کوفته و بخیته با آب قراح
 برشند و حب سازند **حب حقی** کرسفه را سودمند است صغ عربی رب التوس با
 پوست باز کرده کوفته و بخیته با آب قراح برشند و حب سازند **حب کینا** کینا و سوس
 حب القار و نیک با بلغم ترش ترید سفید بخوف حلیله زرد شربتی از هر یکی صد درم
 کوفته و بخیته با آب برشند و قرح سازند **حب کینا** عود خام و قرح مصطکی
 را ستا راست کوفته و بخیته با صغ عربی در آب حل برشند و حب سازند **حب کینا**
 بلغم از بدن برآید ایاره فیرا ترید سفید بخوف از هر یکی ده درم حلیله زرد حلیله

از هر یکی بچندم انیسون بچندم غلک هندی و درم سفوفیا بران کرده در میان بدهد
 کوفته و بخته با آب کرفس و شند و حب سازند و شرب و درم و نیم باشد و انیسون
 با **سقفوفی** در **سفسوفات**
 اسهال صفراوی بدهند و تشنگی بپاشند انار و انار ترش بران کرده با زده درم و نیم
 که با فی بر که خورسبا متخفوت بیدانه ساق بیدانه مورچه است کنار بلوط کشتن
 بران کرده قرطاز هر یکی بچندم کوفته و بخته با یکدیگر بیا میند **سفوفی** که گفت
 خورسبا سود دارد سرطان جو باری درم صغری کل صغری خشخاش سفید و سیاه
 از هر یکی بچندم کتر اسه درم کوفته و بخته با یکدیگر بیا میند و درم از آن بر شرب
 خرد هندی **سفوفی** که اسهال صفرا و خون با زرد هلیله کابلی بلوط کنار و قرط
 از هر یکی درم انار و انار بلیت درم مار و سه درم هلیله و بلوط بار و غن کل بران کرده
 کوفته و بخته با یکدیگر بیا میند **سفوفی** که سلس البول را سود دارد بلوط و کند
 راست بگویند و بپزند و با یکدیگر بیا میند **سفوفی** که زجر را سود دارد و اسهال و
 و بچیدن شکم را سودمند بود تخم سفید ن بنو تخم کرفس بران کرده از هر یکی بچندم
 کلیم ری تخم مروان هر یکی بچندم و نیم صغری بیدم مصطکی بیدم و نیم کوفته و بخته
 با یکدیگر بیا میند **سفوفی** سنا و سنا هفت درم سونجان ده درم مغز بادام پوست

سه درم زعفران نیم درم کوفته و بخته با یکدیگر بیا میند شرقی که شغال بر سر آید
 خورسبا **سفوفی** که **سکری** که بکشد شیخ ترک بران کابلی و غش فیل و حسن قطن طایف از هر یکی
 بیدم حب النیل نیم درم کوفته و بخته با یکدیگر بیا میند و بر شرب تازه بدهند
سفوفی که رسویش بول را سود دارد تخم نرگ صغری خشخاش سفید از هر یکی درم
 کتر اچهار درم شکر سفید با زده درم فانید با زده درم کوفته و بخته با یکدیگر بیا
سفوفی که حنظل را سود دارد مغز تخم خیار بالنگ مغز تخم خیار زرد مغز تخم کدو
 بیدانه کل از فی صغری کل طباشیر سفید از هر یکی درم که با عود خام از هر یکی بیدم
 مصطکی نیم درم کوفته و بخته با یکدیگر بیا میند **سفوفی** که آرزوی کل خورن از
 ببر زرد که ما فی انیسون از هر یکی درم مسعد نفع از هر یکی که شغال هلیله
 امل از هر یکی سه درم کوفته و بخته بوزن آن بپزند با هم بیا میند و انار
 با **سقفوفی** در **سفسوفات**
 شراب سیب سیبانه با یک کند و درها و جویبی یا سنگین بگویند و آب بکند
 و شکریا شنی آن دهند و نیم بخوشا کنند و بقوام آن شراب به بهر اسباب
 کنند و درها و جویبی بگویند و آب آن بکند و شکریا شنی آن دهند و در دیک
 بخوشا کنند تا بقوام آید شراب لیمو و زردانه با یک کند و آب آن بکند و شکریا

آن دهند و بقیام آن زنده شارب خاص و نافع باین طریق باید گرفت شارب ریبا سو بکند
و شکر چاشنی آن دهند و در یک سنگین میجو شارب و با احتیاط باشد تا سخت نخ
نشوند چون بقیام آید در ظرف چینی بکند شارب موجود مورد دانه بکند هفت روز
در شارب مثلث خوب است و بیا لایند و صافی کنند و شکر چاشنی آن دهند و در یک
سنگین نرم نرم میجو شارب آن بقیام آید شارب فاکه بیه و امرو و نانه شو و شیرین
سماق و کبکب بکوبند و آب آن بکند و در یک سنگین بکند و شکر چاشنی دهند و در
نرم میجو شارب آن بقیام آید سنگین سکر خد و نه معدة که اسود دارد و طعم
بکارد آب به ترش بکند و بهر بکند آب به چاد بکند که کهنه بیا میرد و شکر بکند
دهند و بقیام آن زنده شارب عتاب بکند و در یک سنگین بکند و شکر چاشنی آن دهند و در یک
سنگین نرم نرم میجو شارب آن بقیام آید شارب بقیقه بقیقه ناز و بکند در چها
من آب میجو شارب آن تا باز سده من آید و بدست بماند و صافی کنند و هر یک آب
بکند شکر چاشنی آن دهند و در یک سنگین نرم نرم میجو شارب آن تا بقیام آید شارب
بزرگ با پوست بکوبند و در یک سنگین بکند و شکر چاشنی آن دهند و در یک سنگین
و بدست بماند و صافی کنند و در یک سنگین بکند و شکر چاشنی آن دهند و در یک سنگین

نرم نرم میجو شارب آن تا بقیام آید شارب بقیقه بقیقه ناز و بکند در چها
من آب میجو شارب آن تا باز سده من آید و بدست بماند و صافی کنند و هر یک آب
بکند شکر چاشنی آن دهند و در یک سنگین نرم نرم میجو شارب آن تا بقیام آید شارب
بزرگ با پوست بکوبند و در یک سنگین بکند و شکر چاشنی آن دهند و در یک سنگین
و بدست بماند و صافی کنند و در یک سنگین بکند و شکر چاشنی آن دهند و در یک سنگین

نرم

نرم

پوست بچ کر ضرر ندارد پوست بچ که بچد هم تخم کا می خورم را با نه تخم کرخه از زهر کی
سه درهم عصاره عافت یکدهم سنبهله دوی دودم بختلیم کوفته کنند و یکساعت
در چهار کوبی مکرر کنند و یکدهم آب خوبیا کنند و بر سر آتش بگذارند نیم گرم میخوشا
ناب بچ که شود و بدست مالند و صافی کنند و یکین شکر سفید بچاشنی آن بگذارند

باب هفتم در لعوقات

لعوقی که سرده را لایق بود آردش و بپزند و کتله میخوشا کنند و غسل در آن حل کنند
لعوقی که سرده خشک را سود دارد مغز بادام شیرین معیقه سالیزه بزرگ انیسون
کثیرا صغری از هر یکی بچد هم بفسالنج نیم کوفته بچد هم تربید سفید بخوف نیم کوفته
بچد هم مویز طایفی بچد هم و در کل سرخ چهاردهم شاه تره یکدهم سته اقیقون هفت
درم مغز خیار چنبر پانزدهم درم تخمین چهاردهم کوفته و بختله با غسل بشوند
و غسل سه و زین باشد مطبوخ سور بخان در دشت مفصل را سود دارد سنبل
ملکی هفت درم بختله بچد هم مویز طایفی ده درم تربید سفید بخوف دودم
هلبله زرد بچد هم آلوی سیاه عتاب بسته نه اسارون دودم حلیر دودم
سور بخان دو مثقال مغز خیار چنبر پانزدهم درم تخمین پانزدهم درم مطبوخ
هلبله که سودا و بلغم براند هلبله زرد هلبله کابل هلبله سیاه از هر یکی بچد

هلبله

هلبله و فاسق ده درم بکوبند و آب را با نه بیا میزد و میسند لعوقی دیگر خنک داند
مویز اسود دارد در سیاه و شان بود نه بختلیم سفید با یکدهم بیا میزد لعوقی که ذات الحصبه
سود دارد لعاب به ده دانه لعاب بکول لعاب در زبشتن و زغن کبابا دام و زغن بنفشه
بادام بنبات شیرین کند **باب هفتم در مطبوخا**

مطبوخ صفرا براند و کرخی بکوبند با نه بختله ای حاده را سود دارد و سنبل ملکی هفت درم
بنفشه بچد هم بکولر چهاردهم تخم کا می سه درم و در کل سرخ بچد هم آلوی سیاه و
عتاب و آلوی کبلی از هر یکی بیست درم دانه خرما هندی ده درم مغز خیار چنبر پانزدهم
درم کوفته به بزند و با یکدهم بیا میزد مطبوخ اقیقون بلغم غلیظ و سودا از بزرگ بپزند
کند و بچد و بچد را سود دارد سنبل ملکی هفت درم بچد هک تراشیده نیم کوفته بچد هم
بنفشه بچد هم بکولر چهاردهم تخم کا می سه درم کثوت سه درم با نکل و دوی
کا و زین دودم هلبله دودم آمله دودم پوست هلبله زرد بچد هم هلبله سیاه
هفت درم اسطوخودوس بچد هم پوست هلبله کابل بچد هم بفسالنج نیم کوفته بچد
تربید سفید بخوف نیم کوفته بچد هم مویز طایفی بچد هم و در کل سرخ چهاردهم شاه
یکدهم سته اقیقون هفت درم مغز خیار چنبر پانزدهم درم تخمین چهاردهم کوفته
و بختله با غسل بشوند و غسل سه و زین باشد مطبوخ اقیقون و عقی سور بخان

بشت و مفاصل اسود را در ساء مکی هفتدهم پنج مملک بخوردم و موی طایفی در دم
 نزد سفید بخوف و در هلهله زرد بخوردم آلوی سیاه عذاب ببت دانه اساز
 در دم حله در دم سور عیان و دو مثقال مغز خیا چینی با زده در دم ترنجبین با زده
 و طبوخ هلهله که سودا و بلغم را نه هلهله زده هلهله که بلای هلهله سیاه از هر یکی یک
 بلبله آلوده در دم افستین روی در دم و فکل سرخ چهار درم ساء مکی هفتدهم
 قم کا سنی سه درم موی طایفی در آلوی سیاه ببت دانه عذاب ببت دانه
 موی دانه بنفشه بخوردم بلور سه درم مغز خیا چینی با زده در دم و مقلد اعلم

باب نهم در ایاتجا ایاره فیکل

و مقلد و غفران سنبل و موی حبت البلسان از هر یکی یکدهم اساز و سلیخه و طبوخ
 نقاع افکر که به عتد البلسان از هر یکی یکدهم صراستقو طری با زده در دم ایره ایاره
 تنقیه دماغ بکند از باکها غلیظه در تار یکی چشم کزانی کوش را سودا در ایاره و کما
 و صرع و سکته و بوعرق التماس کزانی کوش لقوه فالج را سودا در فم حنظل با زده
 بصل الطاهر هشتدهم غار بقوه ده درم سقونیا با زده در دم خرق در دم صراستقو
 حاماده درم کا و یوسر اسقو یوسر از هر یکی یکدهم افستین ده درم سلیخه از هر یکی
 هفت درم فلفل سیاه و سنبل را فلفل غفران را چینی صافی فلفل سالیون از هر

نقاع افکر

کما در یوسر

در دم

چهار درم جاده شکر کج عصاره افستین اسطرخود و بلای یکی بخوردم بسقا جیطا نا
 روی از هر یکی یکدهم بصل الک کفته برشته و اندک اعلم یا الصوب

باب دهم در موی تبا کاشک

دو درم و فکل سرخ از دانه بال کرده خرد بپزند و در ظرف کا شوی چهار درم قند بک
 بمالند و اگر با عسل باشد چهار درم سوزن که قند و کرا با سواک بر ظرف بند و ببت دانه
 در آفتاب نگاه دارد و کرا با سواک بر ظرف و هر روز از آنجا بنهند و اگر خشک شود دیگر
 باره قند با عسل تازه کتد بنفشه شکر بنفشه غار زنده پاک کتد و در ظرف کا شوی
 با حقیق کتد و هر یک بنفشه دو درم قند سپید بپزند و بمالند و بالنگ و با آب
 و پوست زرد آن بخورند و چند نوبت بشویند تا طعم و شوری از روی برود با عسل
 کرمه بخورند و قند روی غفران بر آن دهند و خبیل جینی بزرگ بستانند و ببت
 و ببت و زده آب خویا بند و بعد از آن بیرون آورده و آن از روی بنفش کتد و زده
 سنگین با عسل بخورند تا نیل بخشد شود و بیرون آورده و از روی کتد و در ظرف کا شوی

باب نهم در غنیا

کند و با عسل کف کفته برشته با
 روغن بنفشه با دام پوست کتد تا در آن میان با دام تلخ نباشد که یک با دام بدو
 کند و کسب لکراس خوشبوی کرده بعرق کل و عود اندازد و هر چهار درم مغز باک

استعمال کنند و در روز غروب و شفق آب چشم و چوب چشم و سبیل را سود دارد پوست
 هلیله زرد توپا از هر یکی بچند درم نجیب هفت درم نیم دار فلفل سه درم زرد
 چوبه بچند درم آمال و درم مایه چینی و درم کوفته و بختنه در ظرف سبک
 و آب غوره به پیوند و دیگر باره آب غوره به پیوند دیگر باره هفت نوبت چشند
 شیاف و ادات ابتداء زول با نافعست و هر که کلک زهره کا و زهره بان زهره آل زهره
 لک زهره شمع از هر یکی یک درم فریون ده درم تخم خنظل سکنج از هر یکی یک درم کوفته
 و بختنه با آب زانده در شند و شافه سازند و شانی تاریکی چشم وضعف
 بصیرا سود دارد و صمغ سوخته اقلیم افروز ملک هندی و زرد ارغوانی زکا و فلفل سیاه ^{سفید}
 دار فلفل کف زان از هر یکی چهار درم صمغ عربی سبیل و زعفران از هر یکی یک درم نیم
 نجیب و درم نیم کوفته و بختنه با یکدیگر با میزاید ملک و در چشم را سودمند
 کور و بشیر و پرورد غشا سه صمغ عربی شکر سپید از هر یکی راستا است کوفته
 و بختنه با یکدیگر با میزاید و زردی که زرد و یابند و در معد را سود دارد و سنگ لاف
 در پاشنه و خرا میخافد و کند کوفته و بختنه با یکدیگر با میزاید و زردی که
 خارش و چوب ^{بزرگ} را سود دارد و صمغ صمغی پوست هلیله زرد شیاف ما میا
 راستا است کوفته و بختنه با یکدیگر با میزاید **باب چهارم در سفوفات**

نمونه

حقنه که در نه های کم استعمال کنند سناء مکی هفت درم بنفشه نیلوفر از هر یک
 چهار درم عتاب و سیستان و آری سیاه از هر یکی بیست درم جویم کوفته با یک
 خطی این چهار درم و من آب بخوشاند تا با آب زانده مغز خیا و چوبه نجیب شکر
 از هر یکی درم آبکامه بچند درم در آن حل کنند و کار فرمایند حقنه و دیگر قوی
 اثر آن سناء مکی و درم و قیچند یک سته انجیر سپید بیست دانه بنفشه
 نیلوفر و جویم کوفته و خطی و غزاله در کتان بسته از هر یکی یک کف با نوبه نجیب
 اینچند درم و من آب بخوشاند تا با آب زانده مغز خیا و چوبه نجیب شکر از هر یکی بیست
 ملک طعام و درم در آن حل کنند و نیم گرم استعمال کنند حقنه که در فم و خیا با کشاید
 با دها بشکند اکلیل الملك را فلفل یون شبت بزرگ خسلک دانه مغز انجیر سپید
 بسته از هر یکی یک کف بیک حقنه یک سته انجیر سپید بیست دانه مغز خیا و چوبه
 نجیب از هر یکی بیست درم شافه کند طبع را نیم دار و زردی که غشای ملک طعام خطی
 گتو و بنفشه از هر یکی درم کوفته و بختنه با شکر در شند و بر روغن بادام چرب
 و استعمال کنند **باب پنجم در سفوفات**
 سفوف که پنج دندان سخت کند و عوی دهان خوش کند جویم سوخته ملک
 اندازنی که در زان از هر یکی درم عصاره کبابه شکر از هر یکی بچند درم سبیل

فرغال در دم کوفته و بختنه بر یکدیگر کوفته و بختنه بر یکدیگر بیا میزند و دندانها اند
سفوف کوفته و دهان اسود دارد و خوبش کند و در سیدی دهان اسود دارد و خمر قرصی
طبا شریفید کشیز خشک سماق کلنا رویت هلیله زرد بنوسرخ کوفته و بختنه
یا لیکر بیا میزند در وی خشک که خون انچه احتما با زرد کلنا بخورد سیاوشا
شاه داند استار است کوفته و بختنه یا لیکر بیا میزند سفوفی که جنبانیدن دندانها
سود دارد کلنا در فکل سرخ که مانع زاج بمانی تراشه صندل پوست هلیله
چوب کشیز خشک از هر یکی استار است کوفته و بختنه یا لیکر بیا میزند سفوفی
که در دندان اسود دارد عاقل طفل بنجیل مویخ در زرد دندان که در سفوفی که
بغل با زرد زاج بمانی در دم سه دم در فکل شتر دم موطر سکه شده
کوفته و بختنه یا لیکر بیا میزند و بخل بران بشویند و این سون استعمال کنند
باب شانزدهم در سفوفها و غرها
سفوف که خند وند لعود و قالج اسود دارد چود نه که کچی کندش قنطاریون استار
کوفته و بختنه یا لیکر بیا میزند و بنوسید سفوف که در در مکرر را اسود دارد انچه
روغن بنفشه یا بنفشه زرد بیا میزند و به بنی بر کشند سفوف که در در شقیقه
سود دارد روغن بادام تلخ روغن مغز زرد آلو تلخ با آب میزنوش بیا میزند و به
بر کشند

که کشند در وی که صلیح سر اسود دارد و فراموشی اسود دارد و جگر بواسیر و کی
فرغال در یکوش از هر یکی با کشفال اسب اسه چهارمقال با آب میزند و بنوسید و در
که موی بنی با به زرد فصله زرد و قرص قرص است انار ترش از هر یکی در دم کوفته و بختنه
یا لیکر بیا میزند و قند را آب تر کشند و به بنی بخورد که عاقل اسود مند
عنا ب و دافولک آب بنوسرخ شلب قوت آب کشیز و مغز خا چوب غره که
که خند وند لعود و قالج اسود دارد ایاده فیهرا آج غزل مویخ عاقل بنجیل
پودنه او شنج سون سما ناون پوست بچ که در زرد کچی میزند کوفته و بختنه با
لیکر بیا میزند با آب بصل غره کند **باب هفدهم در روغنها**
افون مصری عطران از هر یکی نیم دانگ کوفته و بختنه یا لیکر بیا میزند و قند
از کتان بپاشند و سر که تر کشند و این در وها ملوث کنند و در بنی بخورد
دیگر کا غل سوخته اقا قیا زاج بمانی را لیکر از هر یکی بخوردم کلنا سرخ سوخته
عصاره خوت سیاوشان از هر یکی در دم کوفته و بختنه یا لیکر بیا میزند و
ابوبیله از بنفشه و به بنی بخورد در وک دیگر نشا است کل انچه اقا قیا
سرخ کوفته و بختنه با آب کشیز و سر که طلا کنند **باب هیجدهم در روغنهای**
دار وک که سودا و صفرا را نه که کمر خن سپیدان صغری خن خن تیره نیم شبت نیم

انما روحی از هر یک در دم ملک هندی عصاره قنار الحار و روح از هر یک بیاید
 خورده و در دم و نیم کوفته با عسل و سرشته و شربت با زعفران و دارو و روح از هر یک بیاید
 نیم تهره از هر یک و در دم خورده و غلظت هندی از هر یک یکدم نیم اسفنج روحی
 سه دم کوفته و پیچیده کنند و سه دم از آن بر سر کعبین و آب گرم با زعفران
 دارو و دیگر جو نیم کوفته بپسندیم نیم اسفنج روحی و سه دم نیم خورده هندی
 ملک طعام سه دم کوفته بر سر کعبین و آب گرم بدهند و الله اعلم بالصواب
باب نهم در داروها که عرف با نام دارد و دارو که عرفی است
 دارو که عرفی است و در عقا قنار با روغن کعبین بزنند و در بدن بمالند عرفی است
 دارو که عرفی است به بند کشتن خشک سماق و زعفران از هر یک در دم در و در
 به نند تا با نند آب و صافی کنند و هر بار ملا بپسندیم با زعفران و دارو که عرفی است
 بدن روغن مورد و روغن کلجرب کنند و در جاکا خواب بکشد و بربک
 سیب و بربک و زرد بربک مورد و بربک امر و کسب سازند و دارو که دیگر سر و کل
 از هر یک و مورد آب زرد با میزند و به بدن طلا نمایند و الله اعلم
باب دهم در معاصات
 در معاصات یعنی سفید زعفران و کثیر و خشک اش سفید که با از هر یک سه دم

و روغن کلجرب کنند و البته کندم دوین شکر سپید یکین با میزند و هر بار ملا بپسندیم
 بخورند سه دم و یکدم از هر یک و در دم بود با قلی و مغز نان که در آن از هر یک با ستار است بپسند
 و با روغن با طم با میزند و هر بار ملا در دم بخورند و از غلب آن انا و بخورند سه دم
 دیگر بخورند از پوست با زعفران و در سر و غیسا شد یکیش با زعفران و روغن آن زرد و در سر
 خشک هندی و زعفران یکین با زعفران با قلی از هر یک یکدم از هر یک با زعفران با زعفران
 معاصات سپید و خشک اش زعفران با زعفران و کک از هر یک بپسندیم مغز نان که در
 و غیسا از آن مغز با زعفران نیم کین یکین از هر یک هندی که کوفته با یکدم با میزند و الله
 ملک و زعفران که با می با آن با میزند و با زعفران و زعفران در دم بخورند و از غلب آن
 انا و بخورند با **باب نهم در معاصات**
 در معاصات یعنی سفید اسفنج حصار و چهار یکین موم صافی روغن کعبین روغن با موم
 بکند از زعفران و اسفنج با آن با میزند و در هر یک کسند و نیم موم صافی و دست از زعفران
 با زعفران و اسفنج با زعفران ششده موم زعفران موم صافی با زعفران کند و چهار یکین
 است و در هر یک از آن زعفران داخل شود روغن زیت یکین موم با روغن کعبین و با زعفران
 با آن با میزند و زعفران کوفته و پیچیده چهار یکین اندک اندک در آن میزند و با زعفران
 و از سر اش و زعفران و موم که کیند لبل با روغن با زعفران و روغن با زعفران

کل که نند نشاسته و کنیا و مانو و اسفنداج را ستا راست گرفته و بختنه با بیه
 و روغن بیا میند و در هاون نرم نم میالند تا نرم شود و در هم دیگر سوختگی آتش
 را سود دارد اهل سوخته هفت کت آب شیرین بشویند و با روغن زیت بیا میند
 و استعمال کنند هم داخل بون لعاب بیک لعاب تخم و لعاب خنجر لعاب شلیل
 هر یک چهار یکی هم صافی و روغن زیت بکوبند و روغن بیکد بیکد بیا میند و اها با
 آب جمع کنند بر آتش خندونیم نم بجوشانند تا منعقد شود و اقله علم
 با **بسته و نم و نخل**
 نطولی که صلاح سوداوی را سود دارد بنفشه بیلور اطلیل الملك با بونه با لنگو
 ساوچ هندی فلفل جویست کده نیم کوفته را ستا راست بایکد بیکد بیا میند
 و سر را بدان بشویند نطولی که بونا را سود دارد و خنجر آتش سپید و کل سپید
 بنفشه بیلور تراشته که در و به و یک سپستان و یک خنجر جویست مانند و سر بجا
 آن فرو دارند نطولی دیگر که صلاح اسر را سود دارد با بونه اطلیل الملك من زکوش
 شنج و یک جویست مانند و سر بجا آن فرو دارد نطولی دیگر اطلیل الملك تخم کرشم آتش
 زرد که با فی و زکوش بیک سداب بایکد بیکد بیا میند و سر بجا آن فرو دارند
 نمت الکلیا بوی الملك الحما الموسوم بغیا شبد فی ستم شهر جادی الاله شش

بهر

بیدان ایدک الله تعالی فی الدارين که این رساله در علم طب که با آتش
 کسب سوال که با حکیم حادق ارسطو و انشاء و ی در باب و شرایط که
 احتیاج بود سلاطین و بزرگان را بنا بر نظرنا آسان باشد **فی القسم**
 بدان اینچیز مند نیکو سیر که لحوظ خیری و ترسان ز شر
 کرده و کسی که او شاه بود زهر نیک و بد جالش آگاه بود
 مراد مکر زحمی و نمود که آسان و طریق و علاجش بش
 حکیمان حادق زهر علاج نمودند سعی قرار و مزاج
 چنان بخت شد صحت نب بدیه شد ش اعتقادی بدیشان بیا
 ز جمله حکیمان بکمال خورد که نامش ارسطو مید آن نیکم
 بد او گفت کسی که نیکو سیر تو را هست بصحت ما نظر
 مرا هست استر تعلیم تو گزان تندرستی بیا بیا بیا
 یکی بخندد به وضع معاش که صحت در او ما به بنیم فاش
فی جواب ارسطو
 بدو گفت حادق که اینها یاد توئی سایه لطفی و درگاه

بیا موزار من توده پند نیک
مکن آن فراموش هرگز نیک
اگر در عمل آن ری پند ما
نماید تو را صحت تن و نفا
نیا شوی تو بخور و عا جز در
چنان ری تو قدرت حق تو
شهنش چنان حکمت وضع آن
نماید باهل هنر در جهان

نوشته ده کلمه تقویت مزاج

بآب زباز پندها را تمام
نوشته و خوانند از اهتد
که آن دفع ریخت و صحت
خلایق ریخت رسد زان سخن

نصیحت الاول

یکی آنکه تا معده است طعام
نکردد نفی و تدانی تمام
که در اشتها معده است صناد
خواست تو از مزاج آن فاضلست
نیا لای از هیچ گونه غذا
که کردد مزاج قوی بارضا
مزاجت چه خالی شود از غذا
شوی کسند با اشتها تمام
پس آنکه بخور از طعام لطیف
مزاج تو هرگز نکورد ضعیف

نصیحت الثاني

دوم آنکه هر چنان هست
که دندان ریخت کند لخت

منه

مغز هیچ از آن نایابی زبان
کرن ریخت با بی و نادر آن
که دندان زجا ریخت عا جز
مزاج از کور ریخت عا جز است

نصیحت الثالث

سیم آنکه هرگز بد روی کار
مکن التفات و مبر رن کار
چه بر تو ضرورت نیست
که تا عادت تو نیستد و کر

نصیحت الرابع

چهار آنکه در خون دیر
که خون با سبب نیست در هلاک تو
بود قوت زدن کانی زخو
مکن بی ضرورت زین خون برو

نصیحت الخامس

در قی ریختیم نصیحت تو را
تو بشنوا ای پند من سر و ما
چوشش روز شب بگذرد قی
در این کار نیکو تعلل مکن
که لشکرش بلغم اندر نیت
نکردد قوی کان بود دشمن

نصیحت السادس

ششم آنکه چون آب پیش آید
تعلل مکن تا آنکه ریخت آید
هر آنکه تو که داری آب پیش
مثلاً نه کنی دست و مخرج و پیش

نصیحت الساج

بفهم نصیحت بسمع رضا
تکویک و ایضا فل با صفا
تو هر شب که خواب آیدت ایچو
که کن عیون تو کاهل ممان
بکن بول و غایط توان خود جدا
پس آنکه وضو سازد آنکه بیا
در آسایش خواب فارغ بخت
بشو آنکه با بخت فیر و جفت

نصیحت الثانی

بشتم تو هر روز البت بود
بجایم این پند از من شنو
سروش بشوی و غور آب کمر
عرف کن وجود تو نرم
که همدان آنکه وجود از هوا
که یابی توانی در و نه صفا

نصیحت الثالث

نعم آنکه اندر هر عمر خویش
در امارت شهوت مکن سخی
بگاهد شهوت تو را زندگی
شوی عاجز از سرافکندگی

نصیحت العاشر

دهم زن که باشد بسیار زلف
مشو جمع با او که زهر است و زلف
زن سپر چون سنک آهن ربا
حیات تو بر باید اندر وفا

مشو با زن پیر و پخته هیچ
که کرد درخت نزد و تن هیچ
تو هر روز این ده نصیحت بخوان
وجودت از این ده ضایع ممان
که تا تو درستی بماند بنو
شود در و پنج از تو کردی نکو

در علاج خونی بینی

هر آنکه شود خونی بینی
که سا که نکردد تو دفعش بدان
کند تو پنبه ز آب سرکه
بسویاخ بینی رساند
بشوی به آبی که از باد زنگ
گرفت از آب کاغذ رنگ
روانش شود بقرار و قوی
شود دفع خون ارفق ارفق

در علاج بقی

کسی که باشد بقی در جوف
تو بشو چیزی که او را ست سوز
تو تخم ترب با بنفشه بکوب
و در سرکه کهنه سزی و بر و ب
هین مال تا رنگ او بشو
در این تجزیهها مجرب شود

در علاج آبله

که آب کشنیر با باکلا
بدنه تخم مروش بگیری لعل
بچشی کشی که اندر او آبله
شفا یا بد آن آبله را نیست

در دفع شیش

هر آنکس که روغن بزرک سدا
بجویشاند و پودر زرافتاب
بمالد باندالم خود بعد از آن
کونده بریزد از او چون خزان
نیفتد در آن جایده اش هیچ
اگر دلت جیوه باو هست یا نه

در علاج دندون

اگر دندون کسی شتر باشد
گرفته است و فریاد گیرد باز
بگوید سداب و مویر سیاه
نهد او بدندان و کشته بشاه
شفایا بداند و فرارغ شود
اگر طفل و کمره بالغ بود

در علاج سپرین

کسی که با شد سپرین زکون
بپهلوی چپ نه و غافل مکن
بجویشاند او سرکه را با کلا
زمانی نهد تا باره لعاب
بمالد بکریاس نکلین کبود
بپهلوی چپ او نهد بافت
کریز سپرین و وجع کم شود
ن از ریخ و دل شاد و پیغم شود

در علاج در شکم

دک کودکا ناز در شکم
فتد زهار و بخصیه الم

در علاج در دوس

دک در دوس بر کسی غالبست
دلش و علاج شفا طابست
بکریاب کشنیر یا کلاب
بیکه کند تعبیه در صواب
بمالد به پیشانی و بر دماغ
شفایا بداند و سر با فراغ
چو داب کم او نهد و پا
شود در دوس بیشک از او را

در علاج تب لرز

هر آنکس که در کمرش گرفت
وزان در دوس محنت فاند شکفت
بگوید بکشنیر ترا و سپند
بمالد آن آبرو در دوسند
خود شربت زان بشیرینی
کند ترک بجهیز به پیشانی
سه روز و پیاپی چهل روز
تب از استخوانش بدر یارد

در علاج مار کونده

کسی که مارش کند بجهیز
در اندام او پهن کردید زهر
ز بزرک دختان انجیر جیره
ابا روغن پاک صافی ز لونه
بگویند و آنکه خورد اندکی
بود به زهر پاک و بنود شکی
که از عرق در دوس آن در
که از عرق در دوس آن در

بیکر و شرب که شود در او زلفان شود بخریت شد نکو

در معالجه قویج

اگر آس قویج و درد شکم کسی که افتد از این هر دو غم
علاجش آب کرفس است که مانند شربت خورد هر نفس

در معرفت بقره ها و شناختن از ناله آب پیش

در آب پیش کسی زرد شد بقیه فعل صفا در او مرد شد
در سرخ باشد ز کرمی خون حرارت بود جمع در اندرون
در آله آبش سیه کوزه شد نه سودا بود بخت طار و نه شد
علاجش بود شکل از ناله آب بگویمش حقه عالی دهاد

در معرفت بیماری

هر آن خسته که بود بدو اگر بدن کا و عرک خود اقرار کرد
در دست هیاورد بیقرار خطر ناله باشد ز بخت کلاه
و کمر چشموشد یکی بر یکی بگویم بزرگی فزون از یکی
نشان خطر باشد او را بجان توان ناله از تشخیص دان
هر آن که زحمت نشانی در او همین عقل و خواب و قرارش نکات

رسد ناله آن آب و کبر سحاب نقد در زهار و شکم در شتاب

خورد شربت کرم و نرم آن زمان چنان که عرق آیدش ناله آن

زرد زهار و شکم بی در ناله شفا یابد او که بود همچو سنگ

در علاج در حیکو

کسی که علت بود در حیکو بود کاسنی زک و بخش در ک

از این هر دو شربت خورد هر سه روز شود فارغ از علت و درد و سوز

در علاج جرب گوشت

در کبر بر او وجود کسی بخارش در بدن او بوی

انارزش کاسنی را به هم بکین از آب روغن بهم

بخام مالده اندام خویش بسوزد که به شود همچو پیش

در علاج در کوش

اگر در کوش کسی شد بدید شود باد البته او را مزید

نه که این است که او هست ز ناله پیاز انچه خلط و تر

بکین از آب با نه عسل در بر آن آب مالده فنیله مرغان

فنیله پای نقد او بکوش بشویش در آید برارد خرویش

بومرور آب غوش در مذاق بجوانیش میل دلز اشتیاق

در بار و زدن روی انعام

هلبه کلوب و بسوزان بسی اباروغن زیت کرمان خمیری
بجائی که مریخته باشد بمال که موی را در شود نیک حال
دگر روغن نرگ و شیوخام بسوزاند و شافه سازد تمام
کند دفع خارش ز هر بقعه که کشد کرم مقعد بی خجی

در بادی قوی باه و دگر

و کرپشت مودی ز سر سست همین روغن او را بمالی در دست
بقوت دراید شود شویخت بخش مودی از زهر عشق و سخت

در فروزی آب پشت و دگر

هر آنکس که آب غسل باکزه بجوشاند او با هم آب بصل
چمکزد قوی میخورد و دمام قوی کردش پشت کرده تمام

در دفع باد معده

هر آنکو بجوشاند کرب آب خود آب کرب بکرم انشتا
کند دفع بادی که در معده نراوت کند اشتها فی که هست

م

عسل بکن چون مویا کند معطر روغن مطا کند
خورد دایم او را بجای غذا علاجش بود خوب شهوت نرا

در شوق باه و لذت بجامه

ز جاما سیت این حکا یقین کبی مثل بودی روی زمین
هر آنکو صا قش کن بخت که بشهوت چهل بجهل بخت که

در علاج بیا سیر

هر آنکس که خون شکم باشد ز معده همین خون رویا
بکری کل زرد را روغن او کند تخم بجان و مروا ندر او
بصرع و باب نبات اندکی فرا مش کرد از اینها یکی
بهد بکرا و را خورد در سکه بود شیر خشت فراوان در او

در بار و زدن قوی زنان

زینرا که فرزند ناید بدید پی از دنیا بیاید بر بد
زنی که نراید ز فرزند هیچ مراد همین از آن زن به هیچ
بشوره زمین تخم آدم نکاه که بشوره زمین نادر هیچ باد
بکرم علاجش اگر قابلیت که در علم و دانش تو را مالیت

بگویند کسی که این آب به بوقی که خفتند در جامه خود
کند آن کی پنهان آب نم

در فروغی لذت مجامعت

لسان عصا فی جوشان شیر که تا کرد او خوش نگو دلپذیر
نغمه هلیسون و نغمه پیا نغمه کنز جلد را خورده ساز
بگو زده نغمه مرغان خمیر مرابن جلد باز زده ای بی بضی
عسل را و از خود اندر او همچون ساز دهین خور را و
تویش از غذا سیر بخور از آن که باشی بهوت به از نوجوان
کند پست و کرده راه چشک چه رستم شود شیرین و چشک
نرا را تو خوش شود ساز می خواهی ایشان بخیر تو کسی

در فروغی ماه و لذت مجامعت

اگر خایه کک و روغن بهم بمالیده موجود آمد بهم
بوقت دخول او بعد بر قضیب در او داری چینی بودی که نصیب
جوان صبح اندوده اند در من فرو برده باشی که کفتم همین
نرا از بهر تو جان فدا میکند نه مجموع مرد احقما میکند

در فروغی

در فروغی ماه و لذت مجامعت

و که خوا به کک به یار سیاه بمالید بقیار بدش
نخواهند چینی بچینی کس زن مرابن نکلها را از شخص

در لذت مجامعت

و که آب پست کسی کم شود زده لذتی جانش باغم شود
عسل بایدش خورد با شیر که که کرد قوی پست آن طم نم

ابضه

و که چینی بگوید نگو بهنگام شهوت فشانند بر او
کند بخرا او بسواخ ماه مرابن زجان دل زن قرار
شود عاشق آنلس زجان نخواهد جز او را نلب و ظل

ابضه

و که خایه کک و کربادی بمالید عصا را به شهوت لبی
زن از بهر آنکس شود بقرار نخواهد جز او را در آغوش یار

ابضه

اگر زهره کا و ماده کسی بشیره و عنکبوت روی
بموزان توان هر دو را خورد بهنگام صحبت در آن زهر کن

در دعای نوح و حشرات

میرزا محمد دوات

وہا حینت و نواز کرات

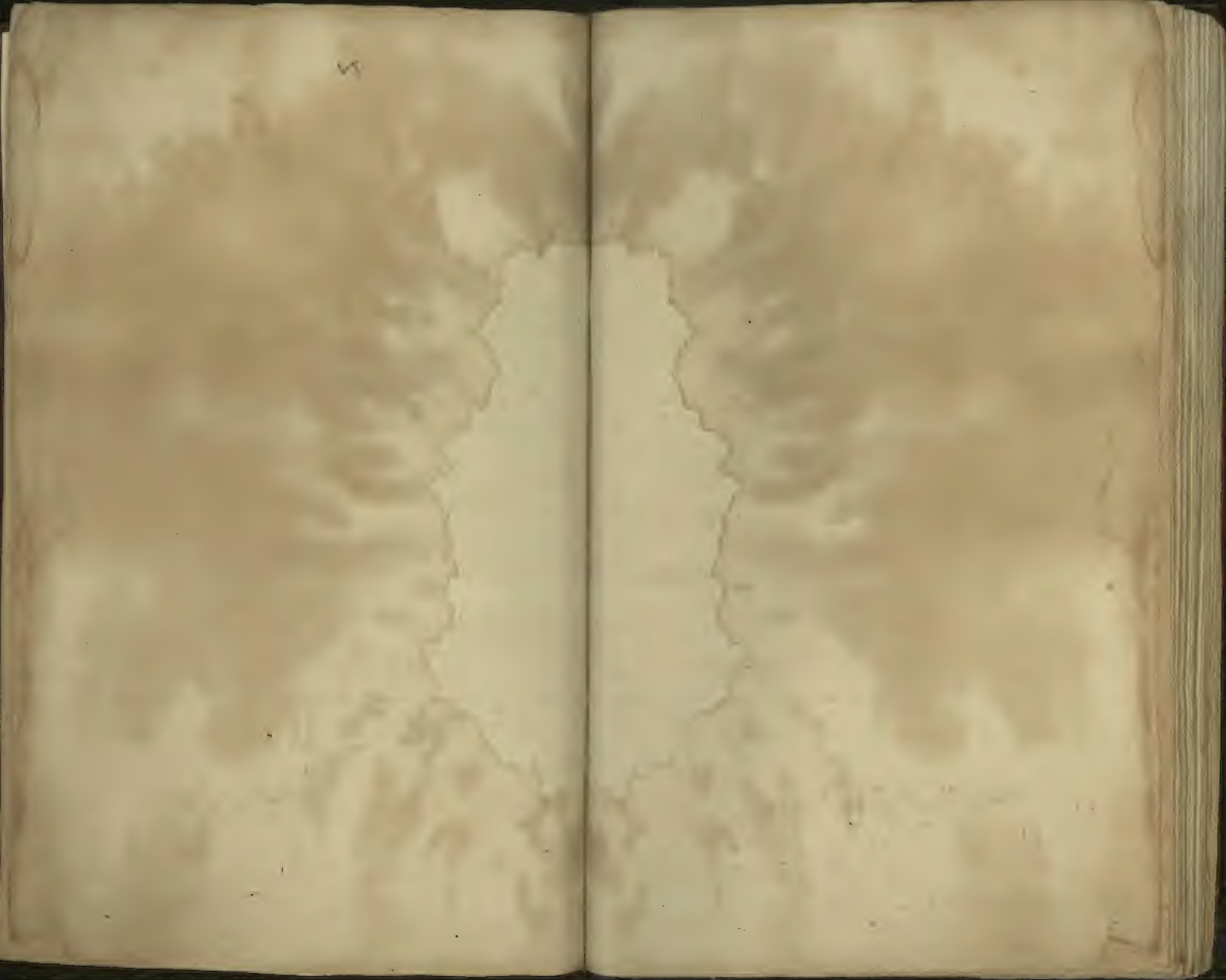
در علاج تب مریع

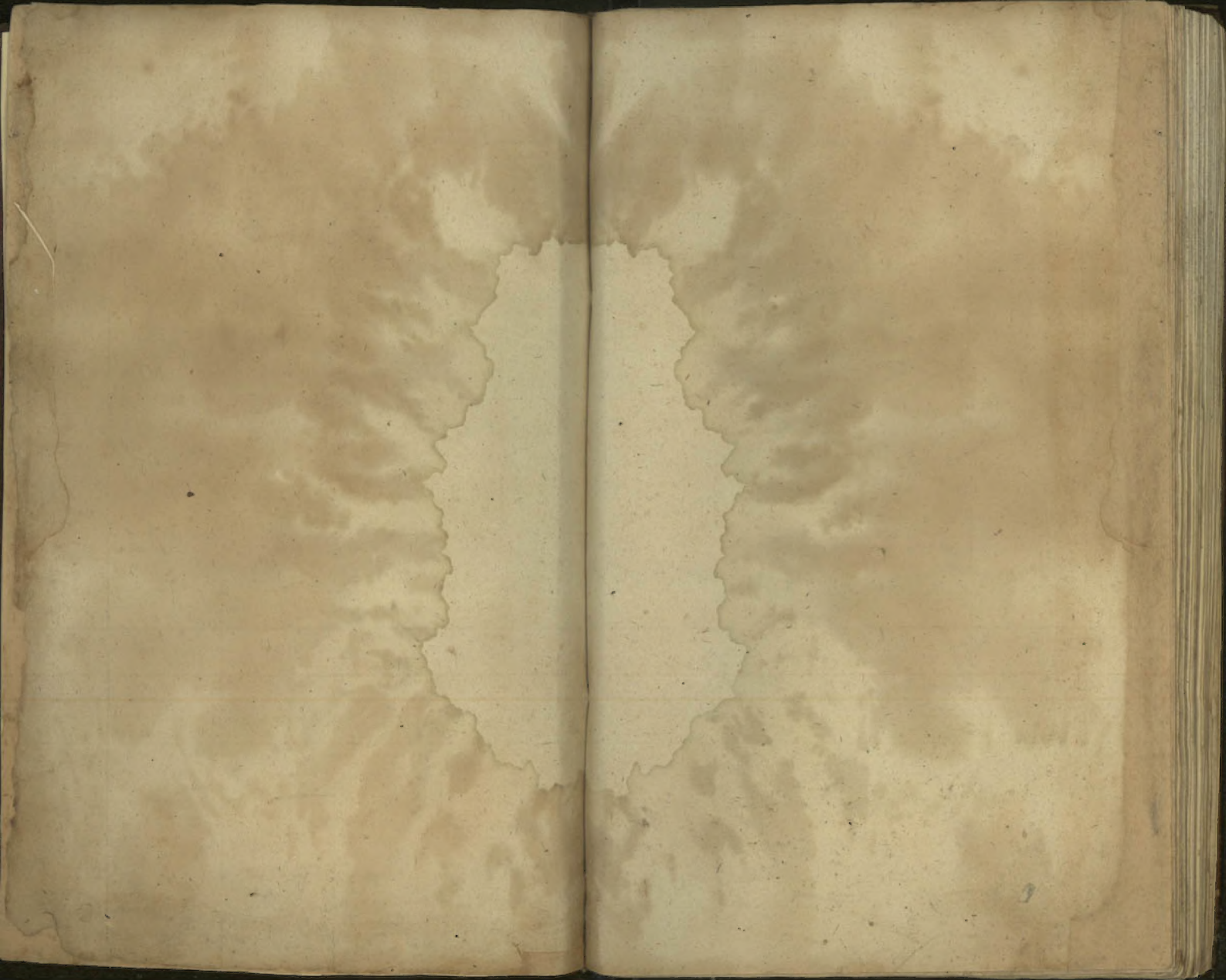
درخت کتاب کو

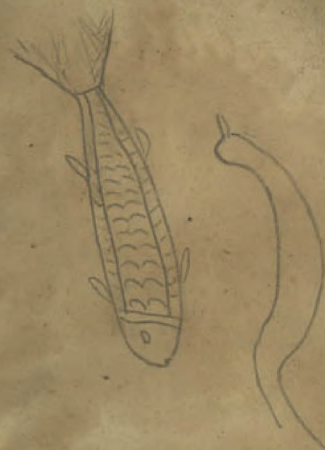
۱۲۱

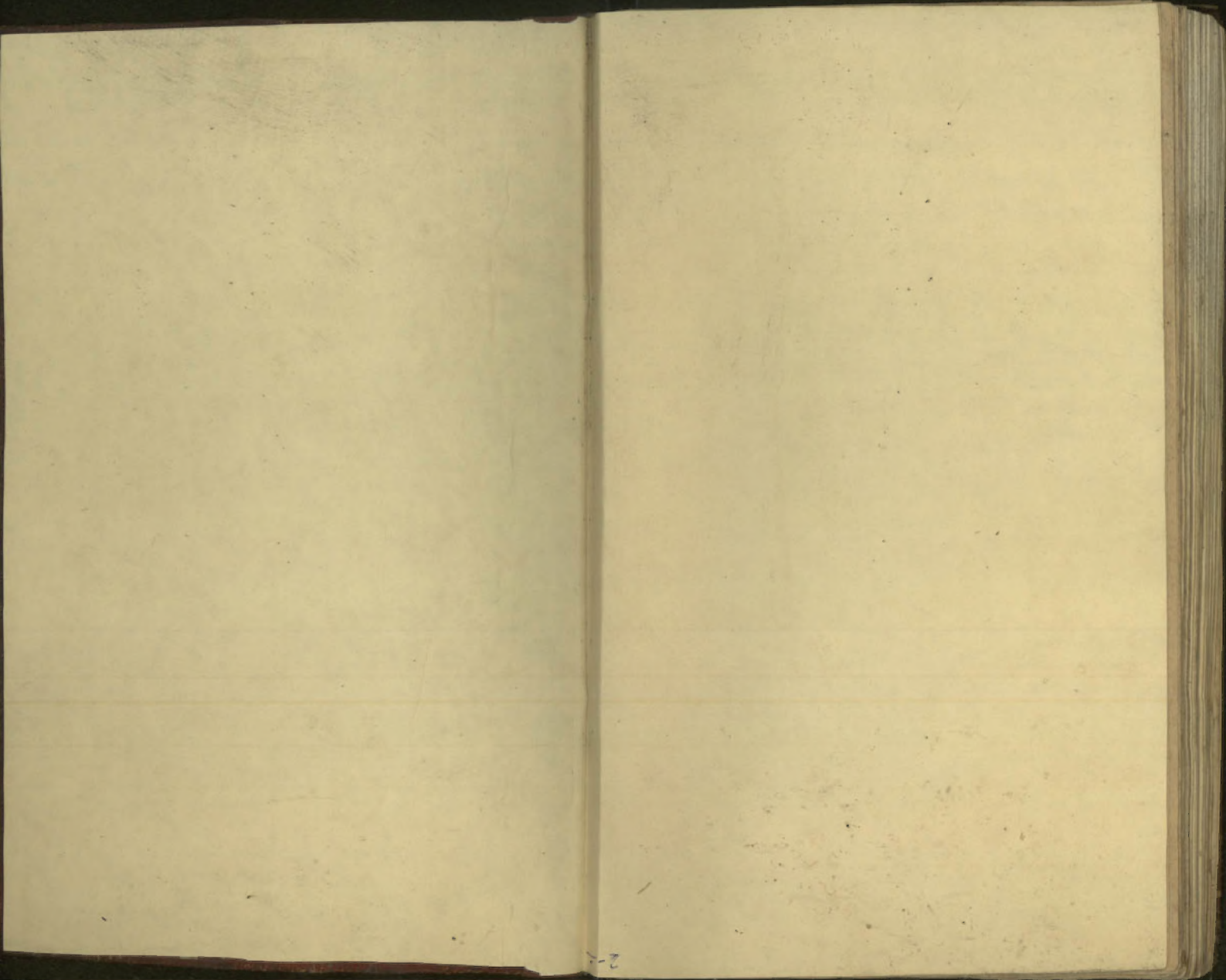
[illegible]











خطی

۳۰